

پیام فدایی ۱۵۰

ارگان چریک‌های فدایی خلق ایران

دوره جدید سال شانزدهم

آذر ۱۳۹۰

سرمقاله

تشدید سرکوب کارگران: قدر قدرتی یا استیصال جمهوری اسلامی!؟

... نگاهی به شرایط جاری زیست و معاش طبقه کارگر ایران، در پرتو بحران اقتصادی نظام امپریالیستی و عواقب خانمان برانداز آن بر اقتصادهای وابسته ای نظیر کشور ما، حاکی از تشدید روند صعودی شرایط اسارتباری ست که رژیم وابسته و ضد کارگری جمهوری اسلامی در راستای برآوردن منافع سرمایه داران غارتگر بین المللی و بومی برای کارگران زحمتکش ایران بوجود آورده است. عواقب پیشبرد مرحله به مرحله برنامه های اقتصادی دیکته شده امپریالیستی توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که هدفی جز تسهیل شرایط برای تاخت و تاز مطلق سرمایه های امپریالیستی و زدودن هر گونه مانع در جلوی غارت منابع طبیعی و نیروی کار ارزان ندارد، تنها انبوهی از فقر و گرسنگی و بیکاری برای کارگران بوجود آورده است ...

صفحه ۲



بریده ای از روزنامه های زمان شاه در مورد حمله حاکمان ارتش امپریالیستی به دانشگاه تهران که منجر به جان باختن دانشجویان مبارز، شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ شد.

باز هم درباره جنبش زنان!

(نگاهی به سخنان نادرست و تحریف آمیز شهین نوائی)

... اولاً برای درک اهمیت عظیم به رسمیت شناخته شدن برابری زن و مرد در قانون اساسی شوروی، باید توجه داشت که این امر در شرایط تاریخی ای بوقوع پیوست که حتی زنان مبارز در جوامع غربی هنوز قادر نشده بودند دولت های بورژوازی این کشورها را وادار کنند که حتی بر روی کاغذ کوچکترین حقی از حقوق طبیعی زنان را بپذیرند. این زنان برای قبولاندن حتی یک حق بدیهی نظیر حق رأی برای زنان در قانون، سال ها مبارزه می کردند ولی موفقیتی بدست نمی آوردند. ولی درست در چنین شرایطی پس از پیروزی انقلاب اکتبر، زنان اتحاد جماهیر شوروی نه فقط به حق رأی، بلکه به حقوق بسیار اساسی و مهم دیگر خود نیز دست یافتند و این حقوق در قانون اساسی شوروی رسمیت یافتند. اگر کسی خود را در آن شرایط تاریخی قرار دهد، به خوبی می تواند اهمیت این امر را درک کند....

صفحه ۴

در صفحات دیگر

- در باره قانون کار جمهوری اسلامی! ۸
- خاطره ای از یک میتینگ تاریخی ۱۵
- در باره تبلیغات جنگی اخیر ۱۷
- شعر: شب جاودانه نیست! ... ۱۹

در باره اشغال سفارت انگلستان

در تهران

... همه کسانی که ۲۲ سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی را تجربه کرده اند به این حقیقت بخوبی واقفند که تحت سلطه دیکتاتوری جمهوری اسلامی و بدون اطلاع "ولی فقیه" بمنابہ راس دیکتاتوری در ایران، اقدامی نظیر حمله به سفارت یک کشور غربی امکان پذیر نیست. در گذشته نیز همه اقدامات تشنج آفرینی که جمهوری اسلامی در ارتباط با دول غرب و در جهت تأمین منافع سرمایه داران خارجی و وابستگان ایرانیشان به وجود آورد، تنها با فرمان ولی فقیه به مرحله عمل در آمدند. بر این اساس نمی توان کوچکترین تردیدی بخود راه داد که اشغال سفارت انگلیس در تهران نیز با اطلاع و موافقت بیت رهبری سازمان یافت... صفحه ۱۲

جنگ

... همیشه جنگ به نام جامعه ملل اعلام شده است، جامعه ای که از جنگ بیمار است، ولی باز مثل همیشه جنگ اعلام شده است، و این بار به نام صلح می گویند به خاطر نفت نیست، ولی واقعاً اگر عراق به جای نفت تریچه می کاشت باز واقعاً کسی به طور جدی پیشنهاد حمله می داد؟ آیا واقعاً جورج بوش، دیک جنی و "کوندولیزای" بامزه، شغل های با حقوق بالا در صنعت نفت را ترک کرده اند؟ راستی چرا تونی بلر چنین ذهنش را با دیکتاتور عراق مشغول کرده است؟ آیا به این خاطر است که صدام حسین ۲۰ سال پیش شرکت برینیش پترولیوم را ملی اعلام کرد؟ و آقای خوزه ماریا آرنار بعد از تقسیم عنانم جنگی، در انتظار چند چاه نفت است؟ این انجمن نفت خواران از علایم عقب نشینی به اندازه مرگ می ترسند و عراق درست در جایی ست که اکسیر سیاه در آن ارزان ترین و فراوان ترین است.... صفحه ۱۸

دیکتاتوری حاکم، امروزه در آن بسر می برند، علت اصلی سرکوبهای اخیر را بهتر دریافت.

برجسته ترین اعتراضات کارگری در چند هفته اخیر، تجمع هزاران تن از کارگران در سالروز تصویب قانون کار در تاریخ ۲۹ آبان در جلوی مجلس ضد خلقی رژیم بود که بر علیه پیش نویس جدید قانون کار صورت گرفت. آنها با دردست داشتن پلاکاردهایی مخالفت و خشم خود با سیاستهای ضد کارگری جمهوری اسلامی را در شرایط حضور وسیع نیروهای سرکوب در جلوی مجلس، بیان کردند. همچنین در طول چند هفته اخیر هزاران تن از کارگران در سراسر کشور دست به تجمع و اعتراض زده و نسبت به عدم پرداخت دستمزدها، موج اخراج سازی و در یک کلام تشدید بی سابقه فقر و فلاکت و گرانی و بیکاری و فشار و سرکوب سرمایه داران استثمارگر و رژیم حامی شان یعنی جمهوری

اسلامی صدای اعتراض خود را بلند کردند. در یکی از این اعتراضات در ساری، یکی از کارگران اخراجی، در جریان سخنرانی احمدی نژاد در ساری لنگه کفش خود را به سوی او پرتاب کرد و پیش از این که با ضرب و شتم مزدوران دستگیر و به بیرون از جلسه برده شود، به شکایت از مشکلاتش پرداخت. در ارتباط با برخی دیگر از حرکات اعتراضی کارگری می توان به تجمع کارگران و بازنشستگان آذربایجان شرقی (اعتراض به پیش نویس قانون کار)، کارگران ایران خود رو تبریز (اعتراض به تعطیلی واحد و بیکار شدن دهها هزار کارگر)، تجمع اعتراضی کارگران دورال (اعتراض به اخراج همکاران)، کارگران ریسندگی خاور رشت (پیگیری مطالبات معوقه)، کارگران سامیکو صنعت همدان (پیگیری خواستهای معوقه) اشاره کرد. همچنین کارگران ذوب آهن اصفهان، نیشکر هفت تپه، کارگران شهرداری خرمشهر، فولاد یاسوج، ماشین سازی پارس، لوله سازی اردبیل، کارگران کوثران عسلویه و گروه صنعتی شیشه کاوه و ... نیز در اعتراض به عدم پرداخته شدن حقوق شان به اعتراض و تجمع دست زده اند. فریاد این کارگران در شرایطی بلند شده که کارگران این واحد ها در شرایط فقر و فلاکت و گرسنگی خانواده هایشان، حداقل بین ۲ تا ۱۰ ماه حقوق از کارفرما طلبکارند.

اعتراضات کارگری اخیر واکنش غیر قابل اجتناب کارگران محروم ایران در مقابل شدت فشارهای فزاینده اقتصادی - سیاسی نظام حاکم بر زندگی آنهاست. نگاهی گذرا به شرایط جاری زیست و معاش طبقه کارگر ایران، در پرتو بحران اقتصادی حاکم بر نظام امپریالیستی و



تشدید سرکوب کارگران: قدر قدرتی یا استیصال جمهوری اسلامی!؟

می نماید، منعکس کننده هراس گردانندگان رژیم از کارگران و اوج گیری مبارزات آنها بر علیه سرمایه داران می باشد. واقعیتی که در عین حال ماهیت ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی و عناد و آشتی ناپذیری طبقه زانو صفت سرمایه دار با خواستها و منافع بحق طبقه کارگر ایران را به وضوح بیشتری نشان داده و همچنین بطلان ایده های ارتجاعی و ضد انقلابی ای را به اثبات می رساند که در مقطع انتخابات قلابی سال ۸۸ احمدی نژاد این دشمن قسم خورده کارگران و زحمتکشان ما را مدافع "حقوق کارگران" و "طبقه کارگر" را "حامی اصلی" احمدی نژاد مزدور در انتخابات قلابی، معرفی می کردند!

موج جدید سرکوب کارگران اتفاقی نیست. یورش سرکوبگرانه اخیر در حالی ست که جامعه تحت سلطه ما شاهد تداوم و رشد اعتراضات آشکار و پنهان کارگری حول مطالبات ابتدایی و حق طلبانه طبقه کارگر است. در چنین اوضاعی، همان گونه که می بینیم سرکوب و تشدید آن، واکنش دیکتاتوری حاکم به اعتراضات رشد یابنده کارگران به جان آمده ما و درماندگی آنان در برآورده کردن مطالبات بدهی کارگران است. در واقع، در پشت هیولای سرکوب این واقعیت برجسته هویداست که این رژیم ضد کارگر و ضد خلق جز اعمال زور و سرکوب توانائی هیچ برخوردی را در مقابل اعتراضات و مبارزات کارگران ما ندارد.

برای این که بتوان این واقعیت را با وضوح هر چه بیشتر توضیح داد، لازم است تا برخی از اعتراضات برجسته موج اخیر حرکات کارگری در کشور را مرور کرد و با ترسیم شرایطی که کارگران ایران تحت حاکمیت

در هفته های اخیر بگیر و ببند و اذیت و آزار و سرکوب کارگران مبارز ایران توسط رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی باز هم شدت هرچه بیشتری به خود گرفته است. این موج جدید یورش در شرایطی است که صد ها تن از فعالین صنفی کارگری صرفاً به جرم دفاع و پیگیری حقوق ابتدایی کارگران نظیر دستمزدهای عقب افتاده و حق داشتن تشکلهای صنفی - که حتی برخاً به طور ظاهری در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم به رسمیت شناخته شده اند - در سیاهچالهای رژیم بسر برده و در معرض شکنجه و آزار و اذیت مداوم قرار دارند. همچنین در هفته های اخیر بیدادگاه های رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی به تشدید اقدامات سرکوبگرانه خود در مورد کسانی که در رسانه ها از آنها به عنوان "فعالین کارگری" نام برده می شود، دست زده اند. از جمله دادگاه "تجدید نظر" فرمایشی ای در آذربایجان شرقی ۴ تن (به نام های شاهرخ زمانی، نیما پوربمقوب، محمد جراحی و ساسان واهی و ش) را به حبسهای "سنگین" و دراز مدت محکوم کرده است، جایی که محکومیت آنها حتی هیچ گونه تناسبی با اصطلاح "جرم" های اعلام شده بر علیه آنها ندارد. در رویدادی دیگر، نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی افرادی را که به عنوان فعال کارگری دوره محکومیت خود را گذرانده و "آزاد" شده بودند (نظیر ابراهیم مددی و علی نجاتی) را مجدداً دستگیر کرده اند.

شکی نیست که این گونه اعمال فشارها و سرکوبگری های باز هم شدید تر رژیم نسبت به طبقه کارگر و هر کسی که به نام این طبقه کمترین مخالفتی با حق کشتی ها و عملکردهای بی نهایت ارتجاعی جمهوری اسلامی

عواقب خانمان برانداز آن بر اقتصادهای وابسته ای نظیر کشور ما، حاکی از تشدید بی سابقه روند صعودی شرایط اسارت باری ست که رژیم وابسته و ضد کارگری جمهوری اسلامی در راستای برآوردن منافع سرمایه داران غارتگر بین المللی و بومی برای میلیونها تن از کارگران زحمتکش و ستم دیده ایران بوجود آورده است. عواقب پیشبرد مرحله به مرحله ولی بی وقفه برنامه های اقتصادی ویرانگر و دیکته شده امپریالیستی توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که هدفی جز تسهیل شرایط برای تاخت و تاز مطلق سرمایه های امپریالیستی در ایران و زدودن هر گونه مانع در جلوی غارت منابع طبیعی و نیروی کار ارزان توسط قدرتهای امپریالیستی ندارد، تنها انبوهی از فقر و گرسنگی و بیکاری برای کارگران بوجود آورده است.

در راستای پیشبرد همین سیاستهای اقتصادی کلان امپریالیستهاست که طبقه بورژوازی وابسته حاکم بر ایران پروژه های خانه خراب کنی نظیر "خصوصی سازی"، "اصلاح قانون کار"، "هدفمند سازی یارانه ها" را با کمک چماق بزرگ ماشین سرکوبش یعنی جمهوری اسلامی به اجرا گذارده و با اعمال زور و سرکوب و ریختن خون کارگران و توده های محروم ما برنامه های دلخواه جهانخواوران بین المللی در ایران را به پیش برده است.

در نتیجه پیشبرد چنین برنامه های اقتصادی ای ست که رژیم بورژوائی حاکم میلیاردها دلار درآمد حاصل از صدور نفت و گاز را صرف سازماندهی یک اقتصاد طفیلی تا خرخره مقروض و وابسته به واردات کالا تبدیل نموده و در حالی که با مهندسی این اقتصاد، جنبه های بورژوازی وابسته و طراحان امپریالیست این مدل اقتصادی انگلی را پر می کند به ازای افزایش هر یک میلیارد دلار واردات، ۳۵ تا ۴۰ هزار شغل در جامعه (اکثرا در واحد های تولیدی) را نابود ساخته و هر سال که می گذرد، در اثر اجرای این برنامه های ضد خلقی، استثمار و بردگی، گرسنگی، فقر، گرانی، بیکاری، بی حقوقی و سرکوب کمر طبقه کارگر و خانواده های کارگری را بیش از هر زمان دیگر خم می کند. تا جایی که هم اکنون بخش اعظم قریب به ۷۰ درصد از جمعیتی که در جامعه تحت سلطه ما در زیر خط فقر گذران می کنند را خانواده های کارگری و بیکار تشکیل می دهند.

تحت پیشبرد چنین برنامه های امپریالیستی است که بورژوازی وابسته با مکیدن خون کارگران ما جیبهای خود و اربابانش را پر کرده و در عوض میلیونها کارگر را به زور وادار کرده تا با دستمزد متوسط ۳۵۰ هزار تومان در ماه مجبور به گذران در شرایطی شوند که فرسنگها نازل تر از خط فقر ۸۰۰ هزار تومانی در جامعه تحت سلطه ما می باشد. آنهم اگر دولت و کارفرما همین حقوق را پس از ماه ها به کارگران پرداخت کنند که در غالب موارد چنین نیست و بنا به برخی برآوردها هم اکنون حجم بدهی مزدی سرمایه داران و کارفرمایان زالو صفت به کارگران معادل ۴۷ سال دستمزد کارگران است! امری که بخشا توضیح دهنده چرایی ابعاد وسیع اعتراضات کارگری ست. در نتیجه پیشبرد این سیاستهای اقتصادی ظالمانه است که نرخ بیکاری به ۲۵ درصد رسیده و یک ارتش ذخیره کار چند میلیونی برای امپریالیستها و سرمایه داران زالو صفت حاکم بر ایران تشکیل شده است.

شرایط ناسامان اقتصادی کنونی، زندگی کارگران و خانواده هایشان را تدریجا در گرداب بیکاری و فقر و تبهکاری و فحشا و اعتیاد و خودسوزی و ... پرتاب می کند. اما فجایع فوق که قلب هر انسان شریف و آزادیخواهی را بدرد آورده و نفرت بی پایانی را نسبت به کل سیستم ضد خلقی حاکم بوجود می آورد، هنوز پایان حد و مرز غارتگری استثمارگران حاکم نیست، رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی حتی به این شرایط ظالمانه کارگران که شبیه دوران برده داری ست نیز رضایت نداده و در پیش نویس جدید قانون کار در صدد حذف و محدود کردن حداقل قوانین نیم بندی ست که از ۳۲ سال بورش بورژوازی وابسته ایران جان به در برده اند. در پیش نویس جدید بطور مثال حتی پرداخت دستمزد بخور و نمیر کارگران مشروط به تضمین درجه سود کارفرما شده و یا مطابق این پیش نویس، اخراج کارگران سهل تر و حتی الامکان بدون موانع باصطلاح قانونی صورت خواهد پذیرفت.

جدا از این، بحثهایی در بین کارگزاران رژیم در جریان است تا با استناد به یک طرح ضد کارگری به نام "نظام استاد، شاگردی" حقوق بخور و نمیر بخشی از کارگران را تقلیل داده و حتی به یک سوم مبلغ رسمیت شناخته شده (و بسیار ناچیز) کنونی برسانند. بدون شک همانطور

که از اوضاع جاری پیداست، یورش غارتگرانه بورژوازی وابسته به امپریالیسم بر زندگی و معاش کارگران نمی تواند با عکس العمل طبیعی آنان برای حفظ بقا و حق کار و حیاتشان روبرو نشود. اما پاسخ رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی - که وظیفه ای جز حفظ مناسبات ظالمانه حاکم با اتکاء به قوه زور و قهر عربان ندارد- به این اعتراضات، سرکوب و باز هم سرکوب است. سیاستی که پیش از هر چیز نمایش استیصال طبقه حاکم در پاسخ گویی به خواستهای برحق و طبیعی میلیونها تن از کارگران و خانواده های محروم و زحمتکش آنان است.

در واقع، در پشت موج سرکوب بیرحمانه و نمایش "قدر قدرتی" حکومت در مقابل کارگران خشمگین و بجان آمده، این ناتوانی و استیصال جمهوری اسلامی در مقابل رشد هر چه بیشتر جنبش کارگری است که خود را نشان میدهد. این چشم انداز خطر انفجار دوباره جنبش کارگری است که هراس کارگزاران مزدور حاکم را برانگیخته و آنها را با حربه بگیر و ببنده و زندان و سرکوب، بیش از پیش به جان کارگران مقاوم و آگاه و فعالین کارگری و تجمعات مسالمت آمیز کارگران انداخته است.

تشدید سرکوب کارگران معترض و بگیر و ببنده و مجازات قاطعانه و وحشیانه فعالین کارگری، حاصل درماندگی و هراس سرمایه داران آزمنده و وحشی حاکم، از قدرت کارگران می باشد. دیکتاتوری حاکم با تشدید سرکوب به میلیونها کارگر رنج دیده و بجان آمده ایران این پیام را می دهد که نباید به بی حقوقی، فقر، بیکاری، گرسنگی و اصولا هیچ یک از سیاستهای ضد خلقی و استثمارگرانه طبقه حاکم اعتراض کنند. اما شرایط هولناک جاری بیش از پیش به کارگران ما ثابت می کند که برای رسیدن به خواستهایشان راهی جز سرازیر کردن قدرت مبارزاتی خود در کانال اصلی، یعنی کانال در هم شکستن سد دیکتاتوری و سرنگونی این رژیم و نظام حاکم ندارند.

این تنها چشم انداز واقعی برای موفقیت جنبش کارگری و نجات آنان از بندهای ستمگرانه ای ست که توسط امپریالیستها و سرمایه داران زالو صفت وابسته در ایران به دست و پایشان بسته شده است.

از مبارزات دلاورانه کارگران برای داشتن تشکلهای مستقل کارگری دفاع کنیم!

موفقیتی بدست نمی آوردند. ولی درست در چنین شرایطی پس از پیروزی انقلاب اکتبر، زنان اتحاد جماهیر شوروی نه فقط به حق رأی، بلکه به حقوق بسیار اساسی و مهم دیگر خود نیز دست یافتند و این حقوق در قانون اساسی شوروی رسمیت یافتند. اگر کسی خود را در آن شرایط تاریخی قرار دهد، به خوبی می تواند اهمیت این امر را درک کند.

ثانیاً با تحریف این واقعیت تاریخی و مطرح کردن این که گویا آن قوانین عمدتاً روی کاغذ باقی ماند، قبل از هر چیز کوشش شده است تا به زنان مبارز نسل جوان این طور القاء شود که انقلاب برای رسیدن به جامعه کمونیستی، راه درستی برای کسب آزادی و برابری زن و مرد نیست، و حتی انقلابی به عظمت انقلاب اکتبر هم نتوانست به برابری واقعی زن و مرد منجر شود. اما واقعیت این است که علیرغم همه دشواری هائی که با توجه به ساختار جامعه گسترده شوروی و به خصوص وجود جوامع دهقانی وسیع در آن بر سر راه تأمین برابری کامل اقتصادی، سیاسی و حقوقی و مدنی زنان با مردها وجود داشت، زنان شوروی درست به خاطر پیروزی یک انقلاب کارگری، به طور نسبی به حقوق و آزادی هائی دست یافتند که از آن چه تا آن زمان وحتى تا به امروز در جهان غرب می بینیم، بسیار وسیع تر بود.

برای این که نمونه هائی بدست داده شود می توان به قانون خانواده که در سال ۱۹۱۸ در شوروی به تصویب رسید، اشاره کرد. (۲) این قانون مترقی ترین قانونی بود که جهان، نه فقط تا آن زمان بلکه تاکنون نیز، به خود دیده است. با تصویب آن قانون، ازدواج مذهبی ملغی شد، حق درخواست یکطرفه طلاق (و عدم ضرورت ارائه دلیلی برای درخواست طلاق) به طور مساوی به زن و مرد داده شد. مهدکودک رایگان، سقط جنین رایگان، دسترسی زنان به هر شغل و حرفه و آموزش و پرورش در هر زمینه تأمین گشت. برای اولین بار مزد برابر در مقابل کار برابر برای زن و مرد به مورد اجرا گذاشته شد و بر این زمینه، زنان همه اقشار و طبقات شهر و روستا به حقوق و آزادی های بسیاری دست یافتند. همین نمونه ها خود بیانگر آن هستند که برخلاف ادعای خانم نوانی، حقوق و آزادی های قید شده در قوانین اتحاد جماهیر شوروی روی کاغذ باقی نماندند. دولت بلشویک مخارج بسیار زیاد و تلاش های فراوانی را برای به اجرا درآوردن کامل آن قوانین صرف کرد، تا جائی که علاوه بر مسئولین محلی که توسط خود زنان شهر و روستا برای تضمین و نظارت بر اجرای این قوانین انتخاب می شدند، وکلا و هیئت های قضایی حزب بلشویک نیز برای این کار به همه نقاط و از جمله به دورافتاده ترین روستاهای کشور فرستاده می شدند. درست پس از به رسمیت شناخته شدن برابری حقوق بین زن و مرد در قانون و به اجرا در آمدن آن قوانین در عمل بود که راه برای رشد و پیشرفت زنان شوروی هرچه بیشتر و به طور چشمگیری هموار شد و پس از مدتی تأثیرات عملی شدن این قوانین وسیعاً در جامعه شوروی دیده شد. به عنوان مثال تعداد زنان شوروی در هر شغل و حرفه ای از کارگر و کشاورز و معلم و پرستار گرفته تا دکتر و مهندس و فرمانده ارتش و فضاورد و محقق و دانشمند و غیره، حتی از تعداد زنان اروپایی و آمریکایی در این مشاغل (نسبت به جمعیت هر کشوری) بیشتر شد. تأثیرات مثبت انقلاب اکتبر شوروی بر موقعیت زنان آن کشور به حدی عمیق و ریشه ای بود که نتایج آن را در پیشرفت و برتری حرفه ای و تحصیلاتی زنان آن کشور نسبت به زنان اروپا و آمریکا، حتی تا ۲۰ سال پیش نیز (علیرغم پشت کردن به کمونیسم و رویزونیست شدن حزب حاکم در شوروی) به وضوح می دیدیم. با توجه به چنین واقعیاتی، آیا این ادعا که گویا آزادی های درج شده در قانون اساسی شوروی بر روی کاغذ ماند، ادعائی دروغ و



باز هم در باره جنبش زنان!
(نگاهی به سخنان نادرست و تحریف آمیز شهین نوانی)

مطالعه سخنرانی خانم شهین نوانی در مراسمی که در روز یکشنبه ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۱ در شهر کلن آلمان برگزار شده بود و مشاهده تحریفات بزرگی که در رابطه با تاریخ مبارزات زنان (و آن هم نه فقط زنان ایران) در صحبت های او وجود داشت، مرا بر آن داشت تا جهت آگاهی فعالان جوان زن، طی این نوشته اشاراتی به برخی از آن تحریف ها بکنم.

دفاع از حقوق زنان و مبارزه بر علیه ظلم و ستم های بی شماری که جمهوری اسلامی بر زنان ایران و به خصوص زنان طبقه کارگر و دیگر افشار تهیدست تحمیل کرده و به طور کلی مبارزه برای از بین بردن هرگونه ستم بر زن حکم می کند تا با نظرات انحرافی در این زمینه با جدیت هر چه بیشتری برخورد شود. اما تحریفات مورد اشاره چه می باشند؟ خانم نوانی تحریف واقعیات را از انقلاب اکتبر شروع کرده و سپس به تحریف واقعیات مبارزات رادیکال زنان ایران پرداخته و بعد به آن جا می رسد که از درک اهمیت مبارزات زنان نسل جوان و نقش برجسته آن ها در خیزش توده ای ۱۳۸۸ در جهت رهایی زنان عاجز مانده و مطرح می کند که آن ها گویا به اشتباه، به بیان خواسته های خود در این جنبش پرداختند. در این جا به این موارد و دیگر موارد نادرست موجود در آن سخنرانی، خواهم پرداخت.

اولین تحریف سخنران مزبور، خط بطلان کشیدن بر قدم های بزرگی که انقلاب اکتبر برای آزادی زنان برداشت، است. اگر چه وی اذعان می کند که "برای اولین بار پس از انقلاب اکتبر برابری زن و مرد در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سابق آورده شد." ولی بدون توجه به اهمیت عظیم این امر که برای اولین بار در جهان و در تاریخ بشریت بوجود آمد، بلافاصله ادعا می کند که پس از انقلاب اکتبر برابری زن و مرد "عمدتاً روی کاغذ باقی ماند و در سطوح مختلف جامعه تحقق پیدا نکرد." (۱)

اولاً برای درک اهمیت عظیم به رسمیت شناخته شدن برابری زن و مرد در قانون اساسی شوروی، باید توجه داشت که این امر در شرایط تاریخی ای بوقوع پیوست که حتی زنان مبارز در جوامع غربی هنوز قادر نشده بودند دولت های بورژوائی این کشورها را وادار کنند که حتی بر روی کاغذ کوچکترین حقی از حقوق طبیعی زنان را بپذیرند. این زنان برای قبولاندن حتی یک حق بدیهی نظیر حق رأی برای زنان در قانون، سال ها مبارزه می کردند ولی

برای این که نمونه هائی بدست داده شود می توان به قانون خانواده که در سال ۱۹۱۸ در شوروی به تصویب رسید، اشاره کرد. (۳) این قانون مترقی ترین قانونی بود که جهان، نه فقط تا آن زمان بلکه تاکنون نیز، به خود دیده است. با تصویب آن قانون، ازدواج مذهبی ملغی شد، حق درخواست بکطرفه طلاق (و عدم ضرورت ارائه دلیلی برای درخواست طلاق) به طور مساوی به زن و مرد داده شد. مهدکودک رایگان، سقط جنین رایگان، دسترسی زنان به هر شغل و حرفه و آموزش و پرورش در هر زمینه تأمین گشت. برای اولین بار مزد برابر در مقابل کار برابر برای زن و مرد به مورد اجرا گذاشته شد و بر این زمینه، زنان همه افشار و طبقات شهر و روستا به حقوق و آزادی های بسیاری دست یافتند.

را بازیافته است، آن چنان آگاهی و شناختی که او را به درهم کوبیدن نظام فاسد طبقاتی و می دارد، دیگر او یک "زن" با معیارهای ارتجاعی نیست. بلکه "انسانی" است آگاه، و به ساختن نظامی می پردازد که در آن "انسان" مقام راستین و شکوه شایسته خود را بازیابد. او با آگاهی از تمام مشکلات، قدم به راه می نهد و در راه آرمان والای خود از هیچ دشواری هراس ندارد. زن انقلابی و مرد انقلابی هنگامی که در سنگر مبارزه قرار می گیرند انسان هایی هستند که به رستخیز خود رسیده اند. آن ها برای ایجاد جامعه ای مبارزه می کنند که در آن این مسئله که به زن چقدر باید آزادی داد - آزادی خوب است یا نه - اصولاً مطرح نیست. بلکه همه انسان ها، زن و مرد یکسان از مزایای زندگی استفاده می کنند و برای پیشبرد آن در کنار هم تلاش و کار می کنند." (۳)

اگر خانم نوائی به معنای این جملات دقت کند، آن گاه متوجه خواهد شد که زنان مبارز چپ در سال های ۵۰ (همان طور که از توجه رفیق اشرف به موضوع زنان آشکار است) نسبت به ستم بر زن کاملاً حساس و آگاه بوده و برای آن اهمیت زیادی قائل می شدند.

اما "آگاهی جنسیتی" از نظر نوائی ها، که معتقدند مردها منشأ ستم بر زنان هستند، با آگاهی کمونیستی که منشأ ستم جنسیتی را مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی دانسته و راه صحیح مبارزه برای از بین بردن کامل ستم بر زن را مبارزه برای از بین بردن جامعه طبقاتی و برقرار کردن جامعه ای واقعاً آزاد می داند، تفاوت دارد. آگاهی زنان مارکسیست انقلابی در رابطه با ستم جنسیتی به آن ها حکم می کند که برای از میان برداشتن همه ستم هایی که به (همه) زنان می شود و برای نابودی کامل عامل اصلی همه ستم ها، که همانا جامعه طبقاتی کنونی است، و برای برقراری جامعه سوسیالیستی به مبارزه ادامه دهند. ولی آیا با دنبال کردن نظرات فمینیستی نوائی و نوائی ها، زنان می توانند به حقوق خود و به برابری واقعی با مردان دست یابند؟ زنان آگاه طبقه کارگر بنا بر موقعیت طبقاتی خود می توانند تا به آخر در مبارزه انقلابی ایستادگی کنند. زیرا که آن ها چیزی جز زنجیرهای اسارت خود، برای از دست دادن ندارند. به همین دلیل است که کمونیست ها بر اساس تئوری علمی مارکسیسم معتقدند که مبارزه طبقاتی به رهبری زنان و مردان آگاه و انقلابی و متشکل طبقه کارگر می تواند به آزادی و برابری واقعی برای همه زنان و مردان جامعه منجر شود. و اتفاقاً (برخلاف تصور غلط نوائی ها) زنان کارمند و معلم و پرستار و دهقان و دیگر زنان افشار پائینی خرده بورژوازی جزو متحدین زنان طبقه کارگر محسوب شده و با کمک آن هاست که طبقه کارگر قادر به رساندن انقلاب به پیروزی نهایی می شود. نوائی ها توانایی درک این واقعیت را ندارند که رفع ستم مضاعف و نابودی کامل قوانین و فرهنگ مردسالارانه، که تنها در انقلابی پیروزمند امکان پذیر است، نه تنها

تحریف واقعیت ها نیست؟ بگذریم از این که در زمان وقوع انقلاب اکتبر، در هیچ کجای دنیا، دولت های سرمایه داری حاضر نبودند حتی "روی کاغذ" هم از آزادی و حقوق برابر زن و مرد سخن بگویند.

انقلاب اکتبر پیروزی طبقه کارگر بر ارتجاع بود، و به رسمیت شناختن آزادی و برابری کامل زن و مرد و درج آن در قانون وظیفه انقلابی طبقه کارگر بود که این طبقه بلافاصله پس از به قدرت رسیدن، به آن عمل کرد. پس از انقلاب اکتبر، زنان تحت ستم در جوامع غربی نیز با الگو قرار دادن جامعه آزاد شوروی، هرچه وسیع تر به مبارزه برای دست یافتن به آزادی و برابری دست زدند. آیا خانم نوائی از این واقعیت های تاریخی که در صدها کتاب و حتی در کتاب های آکادمیک کشورهای غربی نیز ثبت شده، اطلاعی ندارد؟ اگر جواب منفی است پس چطور علیرغم بی اطلاعی و بی سوادی در این مورد به خود اجازه می دهد که خط بطلان بر دست آوردهای زنان مبارز روسیه بکشد که سال ها برای تحقق آن ها مبارزه کرده بودند! و اگر اطلاع دارد پس تنها به خاطر کوبیدن چپ و کمونیسم است که دست آوردهای بزرگ و چشمگیر زنان روسیه را نادیده می گیرد.

در ارتباط با ایران، نوائی عدم آگاهی خود نسبت به مسایل واقعی زنان را به زنان مبارز چپ نسبت می دهد و می گوید "عدم آگاهی جنسیتی نسل اول جنبش زنان و عدم پشتیبانی سازمان های چپ از جنبش زنان به خصوص توجه نکردن به نیروی بالفعل زنان کارمند، و تأکید یک جانبه بر زنان کارگر و زنان دهقان، جنبش زنان را به بن بست رساند."

البته از کسی که از "سازمان زنان" محمد رضا شاه صحبت کرده و زنان بورژوازی که به نفع سیستم سلطنتی فعالیت اجتماعی می کردند را بخشی از فعالین جنبش زنان ایران به حساب می آورد و برایش مهم نیست که آن ها برای حفظ کدام سیستم ظالمانه فعالیت می کردند، بیان چنین سخنانی عجیب و بی علت نیست. او که خود درک درستی از "جنبش زنان" و "آگاهی جنسیتی" ندارد با این ادعا که مارکسیست ها فقط به آزادی زنان کارگر و دهقان توجه دارند، درک نادرست و "سطحی" خود از تئوری مارکسیسم و جنبش واقعی زنان را هم نشان می دهد. افرادی از این قماش وقتی کلمه "طبقاتی" را از مارکسیست ها می شنوند، آن را اینطور تعبیر می کنند که مارکسیست ها آزادی را فقط برای زنان کارگر و دهقان می خواهند و کاری به در اسارت بودن زنان کارمند و معلم و پرستار و استاد دانشگاه و وکیل و غیره ندارند. اما اگر نوائی به دنبال حقیقت باشد، متوجه خواهد شد که کسانی که با دید "طبقاتی" به مسئله زنان نگاه می کنند متوجه این امر هستند که منافع طبقه حاکم (که امروز طبقه سرمایه دار جهانی است) حکم می کند که زنان، فرودستان جامعه بوده و در زنجیرهای اسارت جنسیتی (و طبقاتی) به سر ببرند. این به آن معناست که ستم جنسیتی ریشه طبقاتی دارد و مبارزه برای محو کامل آن نیز در چهارچوب مبارزه طبقاتی امکان پذیر خواهد شد.

در کتاب "حماسه مقاومت" که برای اولین بار در سال ۱۳۵۲ (در همان سال هایی که نوائی ادعا می کند زنان چپ ایران چیزی از مسائل زنان نمی دانستند) منتشر شد و خواندن آن منجر به گرایش بسیاری از دخترها (و پسرهای) جوان به مارکسیسم و مبارزه انقلابی و دفاع از حقوق و آزادی های زنان گردید، رفیق اشرف دهقانی نوشته است که "... اما هنگامی که زن آگاهی طبقاتی خود را باز می یابد و همراه مردی که آگاهی طبقاتی خود

به نفع زنان کارگر بلکه به نفع همه زنان (و مردان) تحت ستم جامعه خواهد بود.

یکی دیگر از تلاش های نوآنی برعلیه نیروهای چپ و کمونیست آن است که به آن ها اتهام می زند که گویا در تظاهرات زنان بر علیه حجاب در ابتدای روی کار آمدن رژیم خمینی شرکت نکردند و ادعا می کند که "قبل از قانونی شدن حجاب توسط رژیم اسلامی تظاهرات وسیعی انجام گرفت... زنان چپ تشکل های سیاسی هم در این مبارزات ضد حجاب شرکت نکردند." البته این اتهام تازه ای نیست. اتهاماتی نظیر این که گویا "چپ" ها در آن سال از مبارزات زنان حمایت نکردند هم بارها برای کوبیدن چپ و کمونیسم شنیده شده. اما وقتی از آن ها سوال می شود که منظور از "چپ" ها چیست، در پاسخ معلوم می شود که منظورشان سازمان های سیاسی اپورتونیست آن دوره است که به اسم "چپ" فعالیت می کردند. اما واقعیت این است که آن سازمان ها، هر ادعائی هم که داشتند، با اعمال و برخوردهای عملی خود بی اعتقادی خویش را به چپ و کمونیسم واقعی نشان دادند. آن ها با در پیش گرفتن راه مماشات با رژیم، نه فقط از مبارزات زنان حمایت نکردند بلکه از منافع طبقه کارگر و کل مردم ستمدیده ایران نیز دفاع ننموده و اساساً اصول انقلابی چپ را زیر پا گذاشته و راه چپ و کمونیسم را نپیمودند. اما نوآنی و فمینیست هائی چون او، همواره از این روش استفاده کرده اند که ابتدا آن سازمان های اپورتونیستی را چپ جلوه داده و سپس با اعمال و برخوردهای غیر چپ و غیر کمونیستی آن ها، چپ و کمونیسم را مورد حمله قرار می دهند.

فمینیست ها با روشی که در بالا بیان شد به زور می خواهند مبارزات زنان انقلابی در ابتدای روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی را به فمینیستی که در صحنه مبارزات زنان ایران وجود نداشت، نسبت بدهند. در حالی که برعکس، بر پا کنندگان و شکل دهندگان اصلی تظاهرات تاریخی زنان در ۱۷ اسفند سال ۱۳۵۷ نه زنان بورژوا و پیروان فمینیست آنان، بلکه اساساً زنان چپ و بخشی از زنان سکولار با گرایش به چپ در جامعه بودند. حداقل صدها نفر از دختران چپ آن زمان که در آن تظاهرات شرکت داشتند و دیگر زنان خانواده هایشان را نیز تشویق به شرکت در تظاهرات کردند، هنوز زنده و در همین کشورهای غربی هم حضور دارند. همه کسانی که در آن تظاهرات شرکت کردند به خوبی می دانند که زنان چپ و مترقی (عناصر آگاه دانشجویی، دانش آموزی، کارمندی، پرستاران، و غیره) برپا کنندگان آن تظاهرات بودند و زنان زحمتکش جامعه نیز (که اکثراً در ارتباط های خانوادگی، محلی و غیره با این زنان آگاه جامعه بودند) آن ها را همراهی کردند. این واقعیت را می توانیم در فیلم هایی که از تظاهرات آن سال وجود دارد به خوبی ببینیم. مثلاً می بینیم که شعارهای زنان تظاهر کننده شعارهای چپ و انقلابی نظیر "زحمتکشان بیدارند، از استثمار بیزارند"، هستند. همچنین می بینیم که بخشی از جمعیت، مادر ها و مادر بزرگ ها و زنان طبقات فرودست جامعه هستند. (۴) بعد از تظاهرات نیز مسئله حجاب اجباری و دیگر مسائل زنان، توسط عناصر چپ و آگاه به میان جامعه برده شد. بطوری که تظاهرات ۸ مارس سال بعد هرچه وسیعتر برگزار شد. هر جا که فضای جامعه کمتر تحت سلطه رژیم بود (به عنوان مثال کردستان) این تظاهرات و مراسم کاملاً سمت و سوی چپ و انقلابی به خود گرفت و زنان طبقات محروم جامعه نیز هر چه بیشتر در آن حضور داشتند.

در داستان های دروغینی که نوآنی و فمینیست های دیگر در رابطه با تظاهرات اسفند ماه ۵۷ ساخته و پرداخته اند، تحریف ها

فمینیست ها با روشی که بیان شد بزور می خواهند مبارزات زنان انقلابی در ابتدای روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی را به فمینیستی که در صحنه مبارزات زنان ایران وجود نداشت، نسبت بدهند. در حالی که برعکس، بر پا کنندگان و شکل دهندگان اصلی تظاهرات تاریخی زنان در ۱۷ اسفند سال ۵۷ نه زنان بورژوا و پیروان فمینیست آنان، بلکه اساساً زنان چپ و بخشی از زنان سکولار با گرایش به چپ در جامعه بودند. حداقل صدها نفر از دختران چپ آن زمان که در آن تظاهرات شرکت داشتند و خانواده هایشان را نیز تشویق به شرکت در تظاهرات کردند، هنوز زنده و در همین کشورهای غربی حضور دارند. کسانی که در آن تظاهرات شرکت کردند بخوبی می دانند که زنان چپ و مترقی برپا کنندگان آن تظاهرات بودند و زنان زحمتکش جامعه نیز آنها را همراهی کردند. این واقعیت را می توانیم در فیلمهایی که از تظاهرات آن سال وجود دارد بخوبی ببینیم.

و ادعاهای نادرست متعدد دیگری نیز وجود دارند که افشای همه آن ها در این جا، این نوشته را بیش از این طولانی می کند. اما به یک نکته مهم باید تأکید کرد و آن این که او می کوشد تا تأثیرات مثبت مبارزات زنان انقلابی ایران (به خصوص زنان چریک فدایی خلق) که با رژیم شاه مبارزه می کردند و در طول انقلاب ۱۳۵۷ نیز به الگوی مبارزاتی دختران انقلابی تبدیل شده بودند را کتمان کرده و حتی "رد پای" آن زنان مبارز در تاریخ معاصر مبارزات انقلابی مردم ایران را پاک کند. در زمانی که خاطره مبارزات زنان قهرمان چریک فدایی خلق هنوز هم به عنوان مظهر شهامت و آگاهی انقلابی در یاد توده های مبارز ایران زنده است، و در حالی که این تنها دختران جوان و دیگر زنان چپ یا دارای گرایش به چپ و عمدتاً الهام گرفته از مبارزات انقلابی زنان چپ فدائی بودند که در همان آغاز روی کار آمدن خمینی بر علیه طرح حجاب بپا خاستند، نوآنی برای این که بتواند این حقیقت که زنان چپ وسیعاً در مبارزات ضد حجاب شرکت کردند را کمرنگ سازد این بار عبارت "زنان چپ تشکل های سیاسی" را بکار می برد و باز ادعا می کند که "هیچ رد پائی از آنان در انقلاب نمی بینیم".

پس از همه این تحریف ها و ادعاهای نادرست، نوآنی به دروغ گویی و اتهام زدن نیز پناه می برد. وی در حالی که اذعان می کند که سیل جمعیت در تظاهرات اسفند ماه ۱۳۵۷ برای گفتگو با رفیق اشرف دهقانی راهی ستاد سازمان فدائی در خیابان میکده شدند - توجه کنیم که همین واقعیت خود نشان می دهد که اگر نگوییم همه ولی با قاطعیت می شود گفت که اکثر زنان شرکت کننده در آن تظاهرات چپ و دوستدار رفیق اشرف دهقانی به مثابه یک کمونیست فدائی بودند - این اتهام را می زند که زمانی که تظاهرکنندگان به آن جا رفتند و از او درخواست کردند که با آنها صحبت کند، رفیق اشرف دهقانی درخواست زنان را ناپسندیده گرفت. عین سخن او در این مورد چنین است: "زنان به طرف ستاد فدائیان رفتند و خواهان سخنرانی اشرف دهقانی در این زمینه بودند که متأسفانه اشرف دهقانی در جمع تظاهر کنندگان حاضر نشد." در اینجا نصف حقیقت گفته شده و دروغی در جمله آخر، از "متأسفانه" به بعد، نهفته است.

هر فردی که کوچکترین آشنایی با مسائل سیاسی ایران داشته باشد، به خوبی می داند که این اتهامی که نوآنی می زند، به هیچوجه به رفیق اشرف دهقانی نمی چسبید، به رفیقی که به مثابه یک زن کمونیست، مبارزه برای تحقق خواست های برحق زنان را به طور پیگیر دنبال نموده و همواره با تواضع کامل با زنان مبارز و همه توده های رزمنده ایران گفتگو و برخورد داشته است.

امروز، پس از ۳۳ سال هر فرد تازه وارد به مسائل سیاسی چپ هم فهمیده است که رفیق اشرف اساساً با آن سازمانی که

دقیقاً به خاطر دفاع از توده ها و دفاع از زنان تحت ستم ایران و به طور کلی برای مبارزه با جمهوری اسلامی بود که از سازمانی که به لانه اپورتونیست ها تبدیل شده بود، جدا شد و همراه با رفقای خود به مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی برخاست. آیا نوانی پس از این همه سال ها، این قدر از مسائل سیاسی و جنبش چپ انقلابی ایران به دور است که چنین موضوع همه گیر و بدیهی را هم نمی داند؟ یا می داند ولی دارد شایعه پراکنی می کند.

بی شک جوانانی که تحت فشار سانسور و عدم وجود آزادی بیان و مطبوعات در ایران به سر می برند، از خیلی از مسایل گذشته و تاریخی مردم ما نا آگاه نگه داشته شده اند، به خاطر آگاهی آن هاست که برخورد به چنین سخنانی ضرورت دارد.

(ادامه دارد)

سهیلا دهماسی ۲۹ نوامبر ۲۰۱۱

زیرنویس ها:

(۱) نقل قول هایی که از نوانی در این نوشته آمده، از گزارشی به فلم اکرم موسوی در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۱ گرفته شده اند.

(۲) قانون خانواده شوروی که در سال ۱۹۱۸ به تصویب رسید، از سال ها پیش تاکنون به عنوان مترقی ترین قانونی که جهان تاکنون به خود دیده، در بسیاری از دانشگاه های غربی به منظور تدریس "حقوق تطبیقی" مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است.

(۳) این جملات را می توانید در صفحه ۸۵ و پشت جلد کتاب حماسه مقاومت چاپ جدید (انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران، بهار ۱۳۸۳) نیز بخوانید.

(۴) در فیلم هایی که از تظاهرات آن سال باقی مانده، این سخن از مادران شرکت کننده در تظاهرات شنیده می شود که می گویند "از ما گذشته، برای آزادی دخترهایمان به این تظاهرات آمده ایم."



صحنه ای از مبارزه متحدانه زنان و مردان در دوره انقلاب بر علیه رژیم شاه

ستادی که به اسم ستاد فدائی در خیابان میکده دایر کرده بودند، همراه و هم فکر نبوده و اساساً با آن سازمان همکاری نداشت که از آن ستاد با تظاهر کنندگان صحبت بکند، ولی نوانی گویا هنوز از این امر خبر ندارد. در جایی هم او ادعا کرده که شخصاً می خواسته است با رفیق اشرف صحبت بکند ولی گویا "او هیچوقت حاضر نشد"، این سخن نیز نشان می دهد که نوانی هنوز پس از همه این سال ها گویا نمی داند که برای صحبت به آن رفیق نمی بایست به آن ستاد مراجعه می کرد. رفیق اشرف معتقد بود که در رأس "سازمان چریکهای فدائی خلق" ی که در خیابان میکده ستاد زده بود "ماران خوش و خط و خالی" قرار دارند که آن سازمان را به انحراف و به راهی علیه فدائی می برند و می خواهند "با نام رفیق بیژن جزنی، راه رفیق بهروز دهقانی" را از بین ببرند (نگاه کنید به جزوه ای تحت نام "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" از انتشارات چریکهای فدائی خلق. www.siahkal.com)

آیا واقعاً نوانی پس از گذشت ۳۳ سال هنوز هم از چنین واقعیتی مطلع نیست؟ او که خود را آن چنان مطلع و صاحب نظر در جنبش زنان جلوه می دهد که در رابطه با زنان صد سال پیش ایران و جهان نیز اظهار نظر می کند، چگونه هنوز نمی داند که رفیق اشرف دهقانی

گزارشی از اعتصاب عمومی... از صفحه آخر

دسترنج طبقه کارگر و توده های محروم انگلیس به منظور تخفیف بحران های مالی و اقتصادی شان هستند. تظاهر کنندگان از منطقه "هولبورن" به طرف پارلمان انگلیس راه پیمایی کردند. در طول این راه پیمایی عظیم، هزاران شعار و پلاکارد های متنوع توسط تظاهر کنندگان حمل می شد که خواسته های ستم دیدگان را به نمایش می گذاشت. در صف جلو پلاکارد بسیار عظیمی حمل می شد که روی آن نوشته شده بود "تمام قدرت به دست ۹۹ درصد زحمتکش جامعه!" بخش بزرگی از شعار ها و نوشته های حمل شده به مخالفت با برنامه های اقتصادی ریاضت کشانه دولت اختصاص داشت؛ از جمله "نه به قطع و کاهش خدمات عمومی!"، "دیوید کامرون (نخست وزیر انگلستان) گم شو!"، "مالیات از ثروتمند ها، نه از فقرا!" جمله به حق بازنشستگی موقوف!" "نه! به بالا بردن سن بازنشستگی به ۶۷ سال"، و شعارهایی بر علیه اختصاص بودجه برای جنگ و غیره. در بخشهای دیگری از تظاهرات شعارهای رادیکالتری سر داده می شد از جمله "سرمایه داری مساوی با بحران است! راه حل، سوسیالیسم است!"، " آنها (طبقه حاکم) می گویند، کاهش حقوق و خدمات!، جواب ما این است: مبارزه! مبارزه!"، "کارگران متحد هیچگاه شکست نخواهند خورد!"، " تنها راه حل، انقلاب است!" و... در گوشه دیگری از تظاهرات عده ای از تظاهر کنندگان با ابتکار جالبی ضمن براه انداختن یک نمایش، نخست وزیر و نمایندگان دولت را با دشنه های خونینی در دستانشان نشان می دادند که با غل و زنجیر توسط سرمایه داران کنترل شده اند و به محض آن که زنجیرهایشان تکان می خورد با دشنه به مردم حمله و آنها را تهدید می کردند. این ابتکار جالب هنری که مورد استقبال وسیع تظاهر کنندگان قرار گرفته بود؛ در حقیقت انعکاس این واقعیت بود که سیاستمداران حاکم، در حقیقت مجری و ابزار تامین منافع طبقه حاکم می باشند. این نمایش خیابانی همچنین یورش غارتگرانه و وحشیانه ای را تصویر می کرد که دولت حاکم بر انگلیس در سالهای اخیر به نمایندگی از طبقه حاکم یعنی سرمایه داران به توده های محروم و حقوق آنها سازمان داده تا با تشدید غارت مردم بار بحران اقتصادی مرکب جاری را بر دوش توده های زنجیر منتقل نماید. از نکات دیگر این تظاهرات شرکت بسیار وسیع جوانان و نوجوانان بود که اکثراً به شعارهای رادیکال تر گرایش نشان داده و آنها را تکرار می کردند. حضور وسیع جوانان و نوجوانان در این تظاهرات نشانده آن است که برغم تمامی تبلیغات گمراه کننده و مسموم طبقه حاکم و بلندگوهایش و تلاش آنها برای اشاعه سیاست گریزی و ترویج از خودبیگانگی در میان جوانان، آگاهی سیاسی هر چه بیشتر در میان جوانان و نوجوانان انگلیس رشد کرده و گرایش آنها به مسایل سیاسی در شرایط بحرانی کنونی هر چه بیشتر شده است. در پایان تظاهرات تعدادی از رهبران و نمایندگان اتحادیه های کارگری برای جمعیت سخنرانی کرده و وعده ادامه اعتصاب و اعتراض در صورت تداوم سیاستهای ضد مردمی کنونی طبقه حاکم را می دادند. جدا از اتحادیه های کارگری و انجمنهای گوناگون صنفی، سازمانها و نیروهای سیاسی مختلف از جمله فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن نیز با شعار ها و بنر های خود در تظاهرات ۲۰ نوامبر شرکت نموده و برخی از آنها با گذاشتن میز کتاب به توریج نشریات تشکیلات خود پرداختند.



در باره قانون کار جمهوری اسلامی!

توضیح: اخیراً سردمداران رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی با تشدید یورش به حیات و معاش کارگران تلاشهای گسترده ای را در جهت تغییر قانون کار سازمان داده اند. نظر به اهمیت این موضوع و تأثیرات بلاواسطه آن در زندگی کارگران، پیام فدایی در این شماره مبادرت به چاپ مجدد مقاله "در باره قانون کار جمهوری اسلامی!" می نماید تا خوانندگان برای درک بهتر سیاستهای ضد کارگری جمهوری اسلامی، در جریان مباحثاتی که در زمان تصویب قانون کار در سال ۱۳۶۹، حول این قانون جریان داشت قرار گیرند. لازم به ذکر است که این مطلب اولین بار در شماره ۳۶ پیام فدائی (دور اول) که به تاریخ آذر و دی ماه ۱۳۶۹ منتشر گردید درج شده است.

همه تبلیغات دروغین سردمداران جمهوری اسلامی در رابطه با حمایت از مستضعفان و پابرهنگان قانون نویسان این رژیم جنایتکار حتی از پذیرش بدیهی ترین حقوق کارگران - آنهم در روی کاغذ - نیز سرپاز زده اند. حقوقی که طبقه کارگر در اثر مبارزات خود در این یا آن کشور سرمایه داری به آنها دست یافته و کارگران ایران نیز در شرایط پس از قیام بهمن تا حدودی آنها را بطور عملی بدست آورده بودند.

در قانون کار جمهوری اسلامی که در دوازده فصل و صدونود و هفت ماده تدوین شده است نه تنها هیچ کجا از حق قانونی طبقه کارگر در خواباندن چرخ تولید و مبادرت به اعتصاب برای رسیدن به خواستههایش حرفی در میان نیست بلکه آنجا هم که قانون نویسان جمهوری اسلامی با توجه به این واقعیت که در هر صورت چه قانون اجازه بدهد و چه ندهد کارگران دست به اعتصاب میزنند مجبور شده اند به این امر بپردازند، از "تعطیل کار ضمن حضور کارگر در کارگاه" سخن گفته و حتی از بکار بردن لفظ اعتصاب نیز خودداری نموده اند.

البته در این مورد هم که از "تعطیل کار" و یا "کاهش عمدی تولید از سوی کارگران" سخن گفته شده است، بهیچوجه از حق قانونی طبقه کارگر در مبادرت به اعتصاب و یا "تعطیل کار" سخنی در میان نیست بلکه بلافاصله پس از اشاره به این واقعیت، دولت بعنوان ابزار سرکوب طبقه حاکم در مقابل طبقه کارگر قرار داده میشود. برای نمونه اگر در ماده ۱۴۲ از "تعطیل کار ضمن حضور کارگر در کارگاه و یا کاهش عمدی تولید از سوی کارگران" سخن گفته میشود، در چهار ماده بعد یعنی در ماده ۱۴۶ فوراً تأکید میگردد که "اداره کار میتواند با اخذ مجوز از هیئت حل اختلاف مادامی که اختلاف دارد به منظور جلوگیری از تعطیل کارگاه و تقلیل تولیدات و حفظ مصالح عمومی، کارگاه را به حساب کارفرما اداره نماید".

دیگر لازم نیست توضیح داده شود که در صورت بروز "اختلاف مابین کارگر و سرمایه دار" "اداره کار به حساب کارفرما" از طرف رژیم جمهوری اسلامی دارای چه مفهوم عملی به ضرر کارگران میباشد و این رژیم ضدکارگری با اعمال چه روشهای زورگویانه و ضدانقلابی اعتصاب کارگران را در هم شکسته و کارگاه را به حساب کارفرما اداره خواهد کرد ولی این امر روشنی است که از نظر قانون کار جمهوری اسلامی در صورتیکه کارگران برای رسیدن به خواستههایشان ویا حتی اعتراض به کارفرما بدلیل نقض همین قانون کار ضدکارگری نیز مبادرت به خواباندن چرخ تولید یعنی اعتصاب نمایند و در حالیکه نتیجه طبیعی هر اعتصاب کارگری خوابیدن چرخهای تولید و بالتلیجه تقلیل تولید میباشد و این تنها

با تصویب قانون کار در "شورای تشخیص مصلحت" جمهوری اسلامی، سرانجام پس از گذشت بیش از یک دهه، این رژیم ضدکارگری دارای قانون کار ویژه خود گردید. قانونی که قرار است روابط کارگر و سرمایه دار بر اساس آن در چارچوب نظام سرمایه داری وابسته حاکم تنظیم گردد.

بررسی قانون کار مصوبه "شورای تشخیص مصلحت" رژیم با توجه به تغییراتی که در پیش نویس های مختلف پیشنهادی وزارت کار جمهوری اسلامی در این سالها، چه بر اثر مبارزات طبقه کارگر و چه بر اثر تضادهای درونی طبقه حاکم روی داده است به روشنی گویای این واقعیت است که علیرغم عقب نشینی های موضعی رژیم از لوائح بغایت ارتجاعی اولیه که در برخی از آنها حتی از پذیرش نام کارگر نیز خودداری میشد، جمهوری اسلامی با تصویب این قانون امکان تشکل و مبارزه برای بهبود شرایط کار در چارچوب نظام موجود را قانوناً از طبقه کارگر سلب نموده و به این ترتیب شرایط استثمار لحام گسیخته کارگران از طرف بورژوازی وابسته به امپریالیسم را هر چه بیشتر مهیا نموده است.

نگاهی به قانون کار جمهوری اسلامی بروشنی نشان میدهد که اگر چه این رژیم ضدکارگری در حوزه هائی از قبیل پذیرش حداقل دستمزد و حداقل سن کار و یا پذیرش روز اول ماه مه بمثابة روز کارگر و اعلام تعطیل رسمی در این روز، نسبت به لوائح اولیه عقب نشینی هایی نموده است اما با عدم پذیرش اعتصاب بمثابة یکی از مهمترین شیوه های مبارزه طبقه کارگر برای دفاع از منافع خود و کسب حقوق طبیعی اش و با زیرپا گذاشتن حق بدیهی این طبقه در ایجاد تشکلهای مستقل ویژه خود ویا موکول کردن یکسری از مواد این قانون به آئین نامه های اجرائی که قرار است بعداً آنهم عمدتاً از سوی وزارت کار تدوین گردد مانند "آئین نامه های انضباطی" که براساس آن کارفرمایان حق اخراج کارگران را بدست می آورند، تعرض وحشیانه ای را به طبقه کارگر سازمان داده است.

جمهوری اسلامی با تصویب این قانون ضدکارگری، قانونی که بی حقوقی عملی طبقه کارگر در زیر سلطه دیکتاتوری امپریالیستی در ایران را با وضوح هر چه بیشتری رسمیت میبخشد، نه تنها چهره ضدکارگری خود را بار دیگر بنمایش میگذارد بلکه در همان حال با نقض بدیهی ترین حقوق کارگران، ضرورت مبارزه طبقه کارگر در جهت سرنگونی این رژیم ددمنش را نیز با برجستگی تمام در مقابل کارگران قرار میدهد. برای نشان دادن واقعیت فوق کافی است نگاهی به قانون کار جمهوری اسلامی بیندازیم تا بروشنی دریابیم که چگونه علیرغم

در نتیجه در حالیکه در قانون کار رژیم در کنار انجمنهای اسلامی و شوراهای اسلامی کار از "انجمنهای صنفی" نیز سخن گفته شده است، ولی با توجه به اینکه تشکیل این انجمنها به اساسنامه ای که باید با رعایت "مقررات قانونی" تنظیم گردد موکول گردیده و ماهیت ضدکارگری آن "مقررات قانونی" از پیش معلوم مییاشد (تازه در هیچ کجای این "قانون" نیز "مقررات قانونی" مزبور توضیح داده نشده است) بروشنی میتوان به مضمون واقعی چنین انجمنهایی پی برد بخصوص که "آئین نامه اجرائی" تشکیل چنین انجمنهایی باید به تصویب وزیر کار رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی نیز برسد.

بنابراین چه با توجه به ماهیت ضدانقلابی رژیم جمهوری اسلامی که طراح انجمنهای صنفی مذکور مییاشد و چه با در نظر گرفتن این امر که مقررات و آئین نامه اجرائی این انجمنها تنها میتوانند در چارچوب قوانین ضدکارگری جمهوری اسلامی تنظیم گردند، میتوان بطورقطع این انجمنها را بمثابة تشکلهای دولتی و ابزارهای جدید طبقه حاکم برای کنترل مبارزات توده ها در نظر گرفت.

به این ترتیب روشن میگردد که قانون نویسان جمهوری اسلامی چگونه آزادی طبقه کارگر در ایجاد تشکلهای مستقل خویش را بیشرمانه پایمال نموده و حق طبیعی این طبقه در ایجاد تشکلهای صنفی اش بمثابة یکی از مهمترین وسائل دفاع کارگران از حقوق خود در مبارزه با سرمایه داران را نادیده گرفته اند.

اما نگاهی به "فصل شرایط کار" نشان میدهد که قانون کار جمهوری اسلامی تنها در دو حوزه مذکور یعنی در رابطه با حق طبقه کارگر در مبادرت به اعتصاب و آزادی وی در تشکیل تشکلهای مستقل خود نیست که حقوق بدیهی طبقه کارگر را نادیده می انگارد بلکه این قانون در فصل "شرایط کار" که درباره مدت کار و دستمزدها صحبت میکند نیز با بیشریمی هرچه تمامتر رأی به استثمار هرچه وحشیانه تر طبقه کارگر ایران داده و حقوق آنان را پایمال نموده است.

در رابطه با مدت کار در قانون کار جمهوری اسلامی آمده است که "ساعات کار کارگران در شبانه روز نباید از ۸ ساعت تجاوز نماید" و یا "مجموع ساعات کار هر هفته از ۴۴ ساعت" نباید بیشتر باشد. و این در شرایطی است که سالیانه طبقه کارگر ما برای تحقق ۴۰ ساعت کار در هفته مبارزه میکند و ۴۰ ساعت کار در هفته بعنوان یکی از مطالبات شناخته شده طبقه کارگر ایران درآمده است.

قانون نویسان جمهوری اسلامی با عدم پذیرش ۴۰ ساعت کار در هفته، آنهم در شرایطی که کارگران در یکسری از کشورهای سرمایه داری به ۳۵ ساعت کار در هفته دست یافته اند، کاملاً در مقابل خواست برحق طبقه کارگر گام برداشته و علیه منافع این طبقه قانون نویسی کرده اند. در عین حال آنها تا آنجا که توانسته اند دست سرمایه داران زالوصفت را در ارجاع اضافه کاری به کارگران بازگذاشته و در این زمینه نیز قانون کار را به نفع سرمایه داران تنظیم نموده اند. برای درک این واقعیت کافی است توجه کنیم که در حالیکه بر اساس قانون کار ۴ ساعت کار اضافی در روز برسمیت شناخته شده و عملاً ساعات کار کارگران از ۸ ساعت در شبانه روز "تجاوز" نموده است باز هم قانون نویسان حیره خوار جمهوری اسلامی به این هم اکتفاء نکرده و به بهانه "جلوگیری از حوادث قابل پیش بینی و یا ترمیم خسارتی که نتیجه حوادث مذکور است" به کارفرمایان حق داده اند که تا ۸ ساعت در روز کارگران را به کار اضافی بکارند یعنی عملاً سرمایه داران میتوانند به بهانه "حوادث قابل پیش بینی" تا ۱۶ ساعت زمان کار کارگران را افزایش دهند. به این

وسيله ای است که طبقه کارگر با توسل به آن میتواند کارفرمایان را به پذیرش خواستههای برحقش وادار نماید، فوراً اداره کار به "منظور جلوگیری از تعطیل کارگاه و تقلیل تولیدات" به "حساب کارفرما" وارد "اختلاف" شده و قضیه را فیصله خواهد داد. بر کسی نمیتواند پوشیده باشد که نفس این عمل چیزی جز یک اقدام ضدکارگری از طرف دولت جمهوری اسلامی و حل "اختلاف" اکیداً به نفع سرمایه داران نیست. وقتی اعتصاب، به زور سر نیزه رژیم جمهوری اسلامی درهم شکسته بشود و کارگران قبل از تحقق درخواستهایشان به زور وادار به راه اندازی دوباره چرخهای تولید گردند، دیگر چه دلیلی وجود دارد که کارفرما به پذیرش درخواستهای کارگران تن بدهد، بلکه رژیم جمهوری اسلامی که در طول حیات ننگینش جز چهره بغایت ضدکارگری از خود نشان نداده است در قانون کار ارتجاعییش ابتدا کارگران را خلع سلاح نموده و تنها وسیله مبارزاتیشان را در مقابل کارفرما از آنان میگیرد و سپس در مقام "ریش سفید" گویا بیطرف وارد "اختلاف" میگردد. در این صورت دشوار نیست دانسته شود که "اختلاف" چگونه حل خواهد شد و چه بر سر درخواستهای کارگران خواهد آمد.

و اما در رابطه با حق و آزادی طبقه کارگر ایران در ایجاد تشکلهای مستقل ویژه خویش، این امر نیز در قانون کار دست پخت رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی کاملاً پایمال گشته است. در قانون کار جمهوری اسلامی در مقابل حق آزاد کارگران در متشکل شدن برای تامین حقوق برحقشان، از انجمنهای اسلامی و یا شوراهای اسلامی سخن گفته میشود و این ابزارهای سرکوب بورژوازی وابسته در صحن کارخانجات و مراکز کارگری بمثابة تشکلهای کارگری جازده شده و فعالیتهای ضدکارگریشان برسمیت شناخته میشود. در حالیکه در واقعیت امر انجمنهای اسلامی وظیفه ای جز جاسوسی بر علیه کارگران و به نفع کارفرمایان و تحکیم سلطه رژیم در مراکز کارگری ندارند. انجمنهایی که به اعتبار عملکرد دهساله خود با وضوح تمام به طبقه کارگر نشان داده اند که جزئی از ماشین سرکوب جمهوری اسلامی بوده و به همین دلیل هم انحلال آنها به خواست برحق طبقه کارگر ما تبدیل شده است.

در ثانی در شرایطی که کارگران در پروسه تولید چه مسلمان باشند و چه نباشند و چه به دین مشخصی اعتقاد داشته باشند و چه اساساً به هیچ دینی معتقد نباشند از طرف سرمایه داران به یک شکل استثمار شده و خواستههای واحدی دارند به هیچوجه یک تشکل مذهبی نمیتواند کانون تجمع تمامی کارگرانی باشد که با اعتقادات گوناگون در پروسه تولید شرکت دارند. چه رسد به **انجمنهای اسلامی ای که طبق ماده ۱۲۱ این قانون هدفی جز "تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی" دربرندارند.**

پیش از این تأکید رژیم جمهوری اسلامی بر آن بود که انجمنها و شوراهای اسلامی دست ساز خویش را در صحن مراکز تولیدی همان تشکلهای صنفی طبقه کارگر بنامند. ولی از آنجا که ماهیت ضدکارگری این انجمنها و شوراهای آنچنان افشاء گردیده است که دیگر نمیتوان با تکیه به وجود چنین تشکلهائی از آزادی تشکلهای صنفی طبقه کارگر در جمهوری اسلامی سخن گفت قانون نویسان رژیم در ماده ۱۲۲ این قانون از امکان تشکیل "انجمنهای صنفی" سخن به میان می آورند اما فوراً برای تحکیم کنترل رژیم بر چنین انجمنهایی و تبدیل آنها به تشکلهای دولتی وجود آنها را به "تنظیم اساسنامه با رعایت مقررات قانونی" موکول کرده و تنظیم آئین نامه اجرائی این ماده را نیز به شورایعالی کار و تصویب وزیر کار ارجاع نموده اند.

که در پیش نویسه‌های اولیه قانون کار حتی از پذیرش آن در روی کاغذ نیز خودداری شده بود.

در قانون کار جمهوری اسلامی در حالیکه "حداقل دستمزد" پذیرفته شده است و تاکید گردیده که "حداقل مزد باید به اندازه ای باشد که زندگی خانواده پنج نفری را تامین نماید" اما مکانیسم تعیین این امر به شکلی است که کاملاً در تخالف با منافع کارگران قرار دارد.

در رابطه با این بند "شورای عالی کار" قرار است "با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی" اعلام میشود "همه ساله" حداقل دستمزد را تعیین نماید. حال با توجه به این واقعیت که نه کارگران در شورای عالی کار عملاً نقشی دارند و نه بانک مرکزی تورم موجود در جامعه را بطور واقعی اعلام میکند میتوان به سرنوشت "حداقل دستمزد" که در روی کاغذ به رسمیت شناخته شده است پی برد.

برای اینکه واقعیت فوق هرچه واضح تر درک گردد تنها کافی است اشاره کنیم که در شرایطی که تورم در سال جاری (سال ۶۹) بیداد میکند "شورای عالی کار" اعلام کرده است که حداقل دستمزد کارگران در سال ۶۹ ثابت میماند. در این رابطه مهندس سمیعی قائم مقام وزارت کار در مصاحبه ای اعلام کرد: "حداقل حقوق کارگران مشمول قانون کار در حال حاضر ۱۰۰۰ ریال است که در ابتدای سال ۷۰ روزانه ۶۶۷ ریال به آن اضافه شده و به این ترتیب بر اساس مصوبه جدید شورای عالی کار از ابتدای سال آینده ماهانه ۲۰ هزار ریال به دریافتی کارگران افزوده میشود".

در نتیجه در شرایطی که رشد روز افزون تورم، قدرت خرید کارگران را هر روز کاهش میدهد و آنها را از تامین حداقل معاش زندگی خود و خانواده شان باز میدارد و حتی بر اساس آمار رسمی که به هیچوجه بیانگر واقعیت موجود نمیشد مقامات رژیم از تورم ۲۱ و ۳۰ درصدی در سال ۶۹ سخن میگویند شورای عالی کار جمهوری اسلامی از هرگونه تغییری در حداقل دستمزد به نفع کارگران در سال ۶۹ خودداری کرد و افزایش حداقل دستمزد کارگران را به ابتدای سال ۷۰ موکول نموده است. و این در شرایطی است که در قانون کار جمهوری اسلامی تاکید شده است که "این قانون از تاریخ ۶۹/۱/۱ لازم الاجرا است".

بررسی همین یک ماده بنوبه خود ماهیت ارتجاعی قانون کار جمهوری اسلامی و بی حقوقی طبقه کارگر تحت سلطه دیکتاتوری امپریالیستی حاکم را ثابت میکند حال دیگر نیازی نیست که تاکید کنیم در این قانون ضدکارگری حتی پرداخت دستمزد به صورت جنسی نیز که یکی از اشکال وحشیانه استثمار طبقه کارگر است مورد پذیرش قرار گرفته است. بواقع بررسی هر یک از ۱۲ فصل قانون کار تصویب شده بیانگر این واقعیت است که جمهوری اسلامی تحت لوای این قانون تماماً کوشیده است زنجیرهای اسارت طبقه کارگر را محکمتر نموده و موانع بیشتری در راه دستیابی این طبقه به خواسته‌های برحقش ایجاد نماید.

اکنون بینیم قانون کار جمهوری اسلامی در زمینه حفاظت ایمنی و بهداشت محیط کار چه برای کارگران تهیه دیده است. هر کس حتی با کمترین آشنائی با محیط کار در کارگاه ها و کارخانجات ایران به این حقیقت واقف است که وضعیت ایمنی در این مراکز در بدترین حالت ممکن قرار دارد. بنا به ادعای خود رژیم - که بدون شک بیانگر همه واقعیت نیست - هر ساله حدود ۲۰ هزار کارگر بدلیل عدم ایمنی حاکم در کارگاههای تولیدی یا جان خود را از دست میدهند و یا دچار نقض عضو میشوند. همین واقعیت نشان میدهد که سرمایه داران زالوصفت چه شرایط دهشتناکی برای کارگران ما ایجاد نموده اند. بیشک اگر قرار بود اندک توجهی به بهبود شرایط کار کارگران ایران مبذول شود. در قانون کار میبایست مکانیسمهایی در نظر گرفته شود که سرمایه داران را

واقعیت این است که همه دریافتهای طبقه کارگر اعم از حق عائله مندی، حق مسکن، حق بازنشستگی و حق بیمه و جز بهای نیروی کار او نمیشد، ولی قانون نویسان جمهوری اسلامی با تکه تکه کردن بهای نیروی کار و اعلام اینکه آنچه کارگر در مقابل کارش دریافت میکند تنها مزد وی میباشد، بقیه دریافتهای کارگران را ناشی از رحم و احسان سرمایه دار و یا پاداشی که سرمایه دار بدلیل "افزایش تولید" (بخوان استثمار وحشیانه تر کارگران) به آنها پرداخت میکند جازده و به این وسیله پاداش بزرگی از جیب کارگران به سرمایه داران زالوصفت میبخشد تا دعای خیر آنها را نصیب خویش و قانون کار دست ساز خود نمایند. براساس مواد فوق هر سرمایه داری میتواند با استناد به این امر که کارگر در مقابل کارش مزد خود را دریافت کرده است موارد دیگری از حقوق کارگر را که بواقع از بهای نیروی کار وی کسر گردیده از کارگر سلب نمایند.

ترتیب اگر باید حتی در چارچوب نظام سرمایه داری زندگی هر کارگر و خانواده اش بدون نیاز به اضافه کاری تامین گشته و مزد کارگر تامین کننده حداقل شرایط زندگی برای وی و خانواده اش باشد. در شرایط دهشتناک زندگی که جمهوری اسلامی بوجود آورده است کارگران ما برای تامین قوت لایموت خود گاه مجبور به ۱۶ ساعت کار در روز میگرددند. در حالیکه هرگونه اضافه کاری آنهم در اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی طاقت فرسای ناشی از حاکمیت سیستم سرمایه داری وابسته، به فرسودگی هر چه سریعتر کارگران انجامیده و زندگی آنان را تباه میسازد.

اگر ۸ ساعت کار روزانه در لابلای ماده های مختلف قانون کار تا حد ۱۶ ساعت کار در روز افزایش یافت حال باید دید در قانون کار رژیم در رابطه با دستمزد کارگران و یا به قول قانون نویسان جمهوری اسلامی "حق السعی" چه آمده است.

در این قانون در حالیکه در ماده ۲۳ کلیه "دریافتهای" کارگر از قبیل مزد، کمک عائله مندی، هزینه های مسکن و پاداش، افزایش تولید و تحت عنوان "حق السعی" تعریف گردیده است در ماده ۳۴ "مزد" را "جوه نقدی یا غیرنقدی و یا مجموع آنها که در مقابل کار به کارگر پرداخت مینماید" اعلام مینماید. قانون نویسان جمهوری اسلامی به این وسیله کوشیده اند اینطور به کارگران القاء نمایند که گویا تنها آنچه تحت عنوان مزد به کارگر تعلق میگیرد در ازاء کار وی میباشد و بقیه دریافتهای او ربطی به "کار" کارگر ندارد. واضح است که چنین برخوردی چگونه دست سرمایه داران را برای استثمار هرچه بیشتر کارگران و چاپیدن دسترنج آنها به بهانه های مختلف کاملاً بازگذاشته است.

واقعیت این است که همه دریافتهای طبقه کارگر اعم از حق عائله مندی، حق مسکن، حق بازنشستگی و حق بیمه و جز بهای نیروی کار او نمیشد، ولی قانون نویسان جمهوری اسلامی با تکه تکه کردن بهای نیروی کار و اعلام اینکه آنچه کارگر در مقابل کارش دریافت میکند تنها مزد وی میباشد، بقیه دریافتهای کارگران را ناشی از رحم و احسان سرمایه دار و یا پاداشی که سرمایه دار بدلیل "افزایش تولید" (بخوان استثمار وحشیانه تر کارگران) به آنها پرداخت میکند جازده و به این وسیله پاداش بزرگی از جیب کارگران به سرمایه داران زالوصفت میبخشد تا دعای خیر آنها را نصیب خویش و قانون کار دست ساز خود نمایند.

براساس مواد فوق هر سرمایه داری میتواند با استناد به این امر که کارگر در مقابل کارش مزد خود را دریافت کرده است موارد دیگری از حقوق کارگر را که بواقع از بهای نیروی کار وی کسر گردیده و تحت عناوین مختلف به وی پرداخت میگردد را از کارگر سلب نمایند. این مسئله بیشک در جای خود از اهمیت زیادی برخوردار است ولی اکنون به مسئله "حداقل دستمزد" بپردازیم



جانشان در آنجا در خطر است واگذار کند مسئله را به بازرسی محول نموده که حتی در صورت تشکیل "دهها سال" طول میکشد تا بتوانند به کارگاهی سرزده و از ایمنی شرایط کار در آن مطلع شوند.

حال با توجه به این واقعیت که کل تعداد بازرسی وزارت کار ۱۴۰ نفر است که فرار است حدود دو میلیون کارگاه کشور را بازرسی نموده و ایمنی شرایط کار در آنها را تضمین نمایند میتوان به راه حل قانون کار جمهوری اسلامی برای صیانت از نیروی کار پی برد و ماهیت ضدکارگری آنرا بروشنی دریافت و دیگر به این امر نپرداخت که حتی در صورتیکه این بازرسی در تعداد خیلی بیشتری نیز قرار بود به بازرسی محیطهای کار بپردازند به دلیل اینکه به هزار و یک طریق به سرمایه داران، وابسته بوده و عمدتاً تحت نفوذ آنها قرار دارند هرگز گامی در جهت تامین منافع کارگران برنخواهند داشت.

از این موارد که همگی در قانون کار مبین ماهیت ضدکارگری این قانون بوده و بیانگر آنست که مواد این قانون کاملاً بر علیه منافع طبقه کارگر تنظیم گشته است که بگذریم در پایان این مقاله لازم است اشاره ای هم به موردی که آگاهانه در قانون کار به آن پرداخته نشده است و خود بار دیگر مشتمل تنظیم کنندگان قانون کار را که با همه توان در جهت منافع سرمایه داران گام برداشته اند باز میکند بیانداریم.

اگر در قانون کار سابق مزد کارگران "در عداد دیون ممتازه کارفرما" قرار داشت که باید قبل از سایر قروض و حتی دیون مالیاتی تامین و پرداخت گردد، در قانون کار جمهوری اسلامی با حذف این ماده امتیاز بزرگی به سرمایه داران داده شده است آنهم در شرایطی که بدلیل وجود بحران اقتصادی واحدهای تولیدی زیادی ورشکسته و تعطیل میشوند و به این دلیل دسته دسته کارگران از کار بیکار میگرددند. ففدان چنین ماده ای در قانون کار دست سرمایه داران را در بالا کشیدن حقوق کارگران کاملاً بازگذاشته و ضربه بزرگی به آنان وارد میکند. با استناد به دلایل حذف این ماده از قانون کار سابق سرمایه دارانی که کارگاه شان به هر دلیلی تعطیل و یا ورشکسته میشود برای اعمال ظالمانه خویش در حق کارگران مجوز قانونی یافته و هر زمان که موقعیت را مقتضی تشخیص دهند، میتوانند از پرداخت حقوق کارگران خودداری نموده و چنین اقدام چپاولگرانه ای را تحت پوشش "قانون" کاملاً موجه جلوه دهند.

اینها بودند شمه ای از بندها و مواد قانون کاری که رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی پس از سالها کشمکش درونی و تشکیل کمیسیونها و جلسات مختلف و بحثهای عریض و طویل بالاخره موفق به تصویب آنها گشته است.

به برقراری "بهداشت کار" و ایمنی شرایط کار کارگران وادار نماید. ولی علیرغم همه واقعیت دهشتناک شرایط کارگاهها و کارخانجات ایران در قانون کار ضدکارگری جمهوری اسلامی تنها به ایجاد "کمیسیونها" و "شورایعالیها" و "بازرسی کار" اشاره شده و در حالیکه در هیچکدام از آنها جایی برای کارگران در نظر گرفته نشده است، عملاً دست سرمایه داران در ادامه این وضع دهشتناک باز گذاشته شده است.

برای شناخت دقیق تر قانون کار جمهوری اسلامی در این زمینه ابتدا بهتر است با استناد به سخنان مقامات رژیم ببینیم که ایمنی شرایط کار در مراکز کارگری ما در چه وضعی است و سپس راه حلهای قانون کار را برای مقابله با این اوضاع بررسی کنیم.

محسن خواجه نوری مسئول نظارت بر روابط کار وزارت کار میگوید "از ۲۱۰۰ حادثه کاری در سال گذشته حدود ۱۰۰۷ مورد آن متأسفانه منجر به فوت شده است و چنانچه بیماریهای شغلی و مرگ و میرهای زودرس را که بخش کارگری ما دچار آنست در نظر بگیریم این رقم افزایش خواهد داشت" و در ادامه سخنانش میگوید "تفاوت آمار حوادثی که به وزارت کار و امور اجتماعی و بازرسی کار گزارش شده است نشاندهنده ۱۸ هزار و ۱۰۳ مورد بصورت مراجعه کارگر مصدوم و یا خانواده آنان است که نسبت به حوادث گزارش شده ۹ برابر افزایش دارد و بیش از ۵۰ درصد مرگ و میرها نیز در محیطهای کارگری بعلت عدم آشنایی با کمکهای اولیه و دیر رساندن مصدوم به مراکز درمانی است".

به این ترتیب حتی با استناد به سخنان مقامات وزارت کار جمهوری اسلامی نیز روشن است که آن شرایطی که بورژوازی ایران در مراکز تولید برای کارگران بوجود آورده است بسیار اسفبار بوده و کارگران ستمدیده ما بدلیل سودجوئی سرمایه داران که بخاطر چند تومان سود بیشتر از تامین شرایط ایمنی در محیطهای کارگری سرباز میزنند، در حوادث مختلف جان باخته و یا به "بیماریهای شغلی" و "مرگ و میرهای زودرس" دچار میشوند.

در شرایطی که به ادعای خود مقامات رژیم حوادث گزارش نشده ۹ برابر حوادث گزارش شده به وزارت کار میباشد حال باید دید که قانون کار جمهوری اسلامی برای "حفاظت فنی و بهداشت کار" چه راه حلهایی برگزیده است.

بررسی این فصل نشان میدهد که بالاخره تنها راه حل قانون کار ایجاد "بازرسی کار" میباشد که قرار است با سرکشی به مراکز کارگری موارد عدم ایمنی در محیط کار را به کمیسیونها و هیئتهای مختلف که کاملاً دولتی بوده و زیر نفوذ سرمایه داران قرار دارند گزارش داده و به این طریق شرایط ایمنی در محیط کار را برقرار سازند. در این طرح همانطور که ملاحظه میشود قانون کار حتی در روی کاغذ نیز نقشی برای کارگران جهت گزارش موثر حوادث حین کار آنهم به وزارت کار معلوم الحال رژیم قائل نیست و این در شرایطی است که خود مقامات رژیم ادعان دارند که حوادث گزارش نشده ۹ برابر حوادث گزارش شده میباشد. قانون نویسان مرتجع رژیم برای "حفاظت فنی و بهداشت محیط کار" به "بازرسی کار" تکیه میکنند که قرار است از طریق وزارت کار تهیه و به بازرسی کارگاههای کشور بپردازند. اما تنها نگاهی به سخنان یکی از مسئولان وزارت کار رژیم در مورد تعداد این بازرسی خود گویای این واقعیت است که قانون کار جمهوری اسلامی در این زمینه چه امتیاز بزرگی به سرمایه داران ایران داده است.

یکی از مسئولان وزارت کار در این زمینه چندی پیش اعلام کرد "یک میلیون و ۸۰۰ هزار کارگاه در کشور مشغول فعالیت هستند در حالیکه تعداد بازرسی کار این وزارتخانه یک صد نفر است و در سال جاری توانستیم تعداد آنها را به ۱۴۰ نفر برسانیم. بنابراین نوبت بازرسی از یک کارگاه شاید به دهها سال برسد" در نتیجه قانون کار جمهوری اسلامی بجای اینکه بازرسی ایمنی شرایط کار را به نمایندگان کارگرانی که در محل کارگاه حضور داشته و

بطور کلی قانون کار جمهوری اسلامی یکبار دیگر با وقاحت کامل به طبقه کارگر ما اعلام میکند که در شرایط سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته در ایران کارگران نمی توانند به حقوق حقه خویش دست یابند و هیچ حقی از آنان از تعرض بورژوازی وابسته در امان نخواهد بود. ولی این واقعیت در عین حال ضرورت مبارزه هر چه جدی تر و گسترده تری را برای تغییر چنین شرایطی در مقابل کارگران ما قرار میدهد. حقیقت آنست که طبقه کارگر تنها در سایه مبارزات پیگیر خویش قادر به احقاق حقوق برحق خویش میباشد و در هر نقطه ای از جهان که کارگران از حقوقی برخوردارند، آنرا با پایداری مبارزاتی و بدست خویش از حلقوم بورژوازی بیرون کشیده اند، سلطه امپریالیسم و حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته در ایران عامل اصلی فلاکت کارگران ماست. تنها یک انقلاب اجتماعی که طبقه کارگر رهبر آن است میتواند آزادی توده های تحت ستم و رهنائی طبقه کارگر را ضمانت نماید.

مبارزه بزنند به حمایت از سرمایه داران به سرکوب مبارزات آنان میپردازد. این واقعیت ضرورت مبارزه کارگران بر علیه رژیم جمهوری اسلامی را مورد تاکید قرار داده و وظیفه سرنگونی آنرا بمتابیه رژیم ضدانقلابی و ددمنش در مقابل آنان مینهد. ولی نکته اصلی آنست که اگر برای تحقق خواسته های کارگران سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی امری الزامی است این فقط از آن روست که این رژیم به مثابه رژیمی وابسته به امپریالیسم حافظ نظام سرمایه داری وابسته ایران بوده و همه اعمال ارتجاعی او ناشی از مقتضات این نظام گنبدیده میباشد. بعبارت دیگر تا این نظام پابرجاست هر رژیمی که به حفاظت از آن و پیشبرد منافع امپریالیسم بر سر کار گمارده شود صرفنظر از اینکه رژیمی مذهبی یا غیر مذهبی باشد، صرفنظر از اینکه ادعای آزادیخواهی و طرفداری از طبقه کارگر داشته یا نداشته باشد، همچون رژیم جمهوری اسلامی بر ضد منافع توده های تحت سلطه و کارگران رنجدیده ما عمل خواهد نمود. هم از این روست که تدوین قانون کاری نیز که مبین منافع طبقه کارگر ایران بوده و مواد آن در تامین منافع این طبقه تنظیم گشته و رسمیت یابد تنها منوط به نابودی نظام سرمایه داری وابسته ایران میباشد.

سلطه امپریالیسم و حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته در ایران عامل اصلی ادبار و فلاکت کارگران ماست. تنها یک انقلاب اجتماعی که طبقه کارگر رهبر و پیش برنده آن است میتواند آزادی توده های تحت ستم و رهنائی طبقه کارگر را ضمانت نماید.

فریبرز سنجری

اگر رژیم علیرغم همه تلاشهای مرتجعانه اش اساساً در مقابل مبارزات شجاعانه و یکپارچه طبقه کارگر ایران نتوانست پیش نویس قانون کار ننگینی را که در سال ۶۱ منتشر ساخته بود به تصویب برساند و پس از آن نیز با توجه به مقاومت کارگران و تشدید تضادهای درونی طبقه حاکمه تصویب قانون کار مختص جمهوری اسلامی سالها به تعویق افتاد. اکنون که بهر حال چنین قانونی تدوین گشته، جمهوری اسلامی طی آن یکبار دیگر ماهیت ضدکارگری و چهره جنایتکار خویش را در مقابل دید همگان به نمایش گذاشته است. در قانون کار جمهوری اسلامی تنها به بی حقوقی طبقه کارگر ایران رسمیت داده شده و در بند این قانون تماماً سعی شده است بندهای اسارت کارگران ایران که یکی از محرومترین و بی حقوق ترین کارگران جهان میباشد، محکمتر و سخت تر بسته شود. آثار و نتایج عملی این قانون برای کارگران زحمتکش و رنجدیده ما چیزی جز تحمیل بار مشقات و مصائب بسیار نیست. چرا که اساساً هدف قانون نویسان جمهوری اسلامی در تنظیم قانون کار جز آن نبوده است که شرایط استثمار طبقه کارگر بوسیله بورژوازی وابسته را هرچه سهلتر ساخته و به آنان امکان دهد هر چه لجام گسیخته تر به چپاول دسترنج کارگران و مکیدن خون آنان مشغول گردند.

بطور کلی قانون کار جمهوری اسلامی یکبار دیگر با وقاحت کامل به طبقه کارگر ما اعلام میکند که در شرایط سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته در ایران کارگران نمی توانند به حقوق حقه خویش دست یابند و هیچ حقی از آنان از تعرض بورژوازی وابسته در امان نخواهد بود. ولی این واقعیت در عین حال ضرورت مبارزه هر چه جدی تر و گسترده تری را برای تغییر چنین شرایطی در مقابل کارگران ما قرار میدهد. حقیقت آنست که طبقه کارگر تنها در سایه مبارزات پیگیر خویش قادر به احقاق حقوق برحق خویش میباشد و در هر نقطه ای از جهان که کارگران از حقوقی برخوردارند، آنرا با پایداری مبارزاتی و بدست خویش از حلقوم بورژوازی بیرون کشیده اند، حقیقتی که کارگران مبارز ما بارها خود آنرا تجربه کرده و بخصوص با توجه به شناخت ماهیت ضدکارگری رژیم جمهوری اسلامی میدانند که این رژیم نه فقط هرگز قانونی را به نفع آنان تصویب نمیکند و حتی حاضر به برداشتن قدمی که باعث تحقق کمترین خواسته های آنان گردد نمیشد، بلکه بر ضد منافع آنان بوده و هر کجا نیز که کارگران در مقابل شرایط استثمار کارفرما یان دست به

خاطره ای از یک میتینگ..... از صفحه ۱۶

سینمانی که در نزدیکی محلی قرار داشت که رفیق در آنجا سخنرانی می کرد را به کار انداخته و از آنجا با صدای بسیار بلند و سرسام آور آواز پخش کردند. صدای آواز عاشیق حسن بود که من آن موقع فکر کردم که نوارهای او را پخش می کنند ولی بعداً از کسی شنیدم که افراد آن سازمان او را به مهاباد آورده بودند و خود عاشیق حسن برای همراهی با آنها و اخلاص در سخنرانی در پشت بلند گو آن آواز ها را می خواند.

خلاصه تحت رهبری اکبری شاندیز و بهزاد کریمی کارهای دیگری هم برای بهم زدن آن سخنرانی صورت گرفت. مثلاً بیاد دارم که در وسط سخنرانی از وسط جمعیت می گذشتند و یا افرادی را به میان جمعیت فرستادند که بخیال خودشان مردم را پراکنده کنند. من یکی از آنها را دیدم که به مردم می گفت اینجا چه خبر است که جمع شدید، در فلان چهار راه افراد زیادی دارند مسلحانه رژه می روند بروید آنجا ببینید چه خبر است. ولی مردم در جواب به او گفتند "برو بابا!" و اعتنائی به حرفهای او نکردند.

با وجود آن که سخنرانی به خاطر جایابی محل دیر شروع شد و از آن طرف نیز دیر وقت تمام شد و مردمی که از شهرستانهای دیگر آمده بودند، می بایست با یک سفر طولانی به محل های خود بازگردند، ولی مردم باز هم تا آخر سخنرانی، در آنجا ایستادند و با علاقه همه سخنرانی را گوش کردند. مهمتر اینکه حرکت جامعه صحت آن حرفهائی که آنروز رفیق اشرف خطاب به خلقهای ایران گفت را به روشنی ثابت کرد.

وجود دارد، پیش از هر چیز باید منظور آن ها در باره القای جدی بودن تشنج به وجود آمده را استنباط نمود.

همان طور که می دانیم این اولین بار نیست که رژیم جمهوری اسلامی به عملکرد ظاهراً غیر معمول اشغال سفارت دست می زند. اولین بار در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸، مدت کوتاهی پس از روی کار آمدن این رژیم بود که یک نیروی به ظاهر مستقل به نام "دانشجویان خط امام" به سفارت آمریکا در تهران حمله کرده و آن را اشغال نمود. در آن زمان که مسئله اصلی فریب مردم ایران و تحمیل جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم ظاهراً ضد آمریکائی و ضد امپریالیست به خلق های ما بود، همه تحلیل گران و مفسرین رسانه های امپریالیستی، آن حمله را قاطعانه دال بر ضد امپریالیست بودن رژیم تازه استقرار یافته خوانده و تبلیغ نمودند. خود خمینی نیز اشغال سفارت آمریکا را انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نامید تا به این وسیله به مردمی که با مشاهده اعمال این رژیم (مشاهده اعمال سرکوبگرانه آن از یک طرف و عدم هیچگونه اقدام عملی به نفع توده ها از طرف دیگر) نسبت به ماهیت رژیم تازه استقرار یافته دچار تردید شده بودند، اطمینان دهد که گویا خود و رژیمش نیز با مردم انقلابی و ضد امپریالیست ایران همراه و خواهان قطع هر گونه وابستگی به امپریالیست ها هستند و گویا به تدریج اوضاع جامعه به نفع مردم تغییر خواهد یافت.

تجربه اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ توسط به اصطلاح دانشجویان خط امام، تجربه بسیار مهمی است که امروز می توان از آن برای درک و فهم جرائی اشغال سفارت انگلیس این بار ظاهراً توسط "دانشجویان بسیج" استفاده کرد. با توجه به این که طراحان اصلی حمله به سفارت آمریکا در تهران در آن زمان خود آمریکائی ها بودند - امری که امروز حتی مورد تأیید برخی از سردمداران جمهوری اسلامی قرار داشته و آن ها رسماً آن را اقدامی طرح ریزی شده از طرف سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) اعلام می کنند - این تجربه آشکارا بیانگر آن است که رژیمی که از طرف امپریالیست ها بر سر کار آورده شده هر زمان بنا به صلاحدید آن ها دست به اقداماتی می زند که در ظاهر امر مخالفت با اربابان به نظر می آید. اما اگر اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ به صلاحدید سازمان سیا، در سیاس در ارتباط با مسایل داخلی ایران و برای تحکیم موقعیت رژیم جمهوری اسلامی طرح ریزی و به مرحله عمل در آمد، این بار حمله ظاهراً دانشجویان بسیج به سفارت انگلیس در شرایط گرفتار آمدن وحشتناک سیستم سرمایه داری جهانی در بحران مرگ زا و در شرایطی که انگلیس و دیگر همپالکی های امپریالیستش به ایجاد تنشجات دلخواه خود در خاورمیانه نیازمندند، در ارتباطی مستقیم با مصالح و منافع آمریکا و انگلیس و دیگر همراهان امپریالیست آن ها طرح ریزی و توسط مزدورانی در ایران که سرشان به خامنه ای به مثابه ولی فقیه گره خورده است، به اجرا گذاشته شد. در اساس این حمله را باید در جهت تشدید فضای متشنجی تلقی کرد که امپریالیست های غربی برای نجات کشتی در هم شکسته خود در دریای طوفانی و بحران زده سرمایه داری به آن نیاز داشته و در پرتو چنان فضائی سعی در پیشبرد سیاست های استعماری و ضد خلقی خود را دارند.

همان طور که در سال ۵۸ بدون شناخت ماهیت واقعی جمهوری اسلامی و تیدگی سلطه آن با سلطه قدرت های امپریالیستی نمی شد ماهیت ضد مردمی ماجرای تسخیر سفارت آمریکا را شناخت و به مردم توضیح داد (در آن زمان عدم شناخت ماهیت آن به اصطلاح تسخیر، باعث شد که علاوه بر اپوزسیون غیر چپ رژیم، سازمان هائی که خود را چپ می نامیدند نیز در این ماجرا



در ۸ آذر ماه ۱۳۹۰، برابر با ۲۹ نوامبر ۲۰۱۱، سفارت انگلستان در تهران مورد حمله نیروهایی قرار گرفت که در رسانه های جمهوری اسلامی، دانشجویان بسیجی خوانده شدند. این حرکت بلافاصله از سوی آمریکا و برخی دیگر از دولت های اروپایی محکوم شد و شماری از دولت های اروپایی، سفرای خود را برای "مشورت" از تهران فرا خواندند و دولت نروژ نیز سفارت خود در تهران را به عنوان نبود امنیت تعطیل کرد. به این ترتیب روابط ظاهراً متشنج جمهوری اسلامی با انگلستان و قدرت های غربی که با اعلام تحریم های اقتصادی بر علیه ایران از طرف آن ها و تصویب قطعنامه ای در مجلس شورای اسلامی مبنی بر کاهش روابط با انگلستان به حالت بحرانی در آمده بود، وارد دور تازه ای شد.

در واکنش به اشغال سفارت انگلیس، هر چند وزارت امور خارجه رژیم، رسماً آن را اقدام غیر قابل قبول گروه اندکی معترض خوانده و محکوم کرد ولی مقامات انگلیسی این عذر خواهی را کم رنگ و غیر کافی نامیدند و حتی سفیر انگلیس در تهران ضمن تکیه بر وجود تضاد در حاکمیت جمهوری اسلامی با این عنوان که بسیج تحت فرمان سپاه پاسداران قرار دارد و این سپاه نیز از ولی فقیه فرمان می برد، علناً مسئولیت اشغال سفارت انگلیس در ایران را به خامنه ای نسبت داد و این تهدید را نیز به سخنان خود اضافه نمود که آن ها "درباره شدت پاسخ ما غلط محاسبه کرده اند و جدیت واکنش بریتانیا را درک نمی کنند". این سخنان و به طور کلی همه واکنش هائی که از طرف مقامات انگلیس و دولتمداران کشورهای اروپائی و اتحادیه اروپا نشان داده می شود، همگی از آغاز سیاست جدیدی حکایت می کنند که پیش بردگان و یا بهتر است گفته شود بازبرگشت در یک طرف رژیم جمهوری اسلامی و در طرف دیگر نیروهای امپریالیستی غرب و آمریکا می باشند.

همه کسانی که ۳۲ سال حاکمیت ننگین رژیم جمهوری اسلامی را تجربه کرده اند به این حقیقت به خوبی واقفند که تحت سلطه دیکتاتوری جمهوری اسلامی و بدون اطلاع "ولی فقیه" به مثابه رأس دیکتاتوری در ایران، اقدامی نظیر حمله به سفارت یک کشور غربی اساساً امکان پذیر نیست. کما این که در گذشته نیز همه اقدامات و اعمال تشنج آفرینی که جمهوری اسلامی در ارتباط با دول غرب و در جهت تأمین منافع سرمایه داران خارجی و وابستگان ایرانی شان به وجود آورد، تنها با فرمان ولی فقیه (چه خمینی و چه خامنه ای) به مرحله عمل در آمدند. بر این اساس نمی توان کوچکترین تردیدی به خود راه داد که اشغال سفارت انگلیس در تهران نیز کاملاً با اطلاع و موافقت بیت رهبری سازمان یافت. اما از تأکید سفیر و دیگر مقامات بریتانیا بر نقش خامنه ای در حمله به سفارت انگلیس، صرفنظر از هر فریبکاری ای که در آن

امپریالیستی است که جمهوری اسلامی هم که سیاست های خارجی آن همواره تابعی از سیاست های قدرت های بزرگ غرب می باشد، در مقام خدمت به آن سیاست ها نقش ضد انقلابی خود را ایفاء می کند. آمریکا و انگلیس و شرکاء امروز با متشنج کردن و ایجاد فضای جنگی در منطقه می کوشند به روند غارت و چاپیدن ثروت های ایران و مردم منطقه خاورمیانه شدت هر چه بیشتری بدهند. مثلاً به خاطر متشنج بودن شرایط، آن ها از یک طرف برای سلاح های مرگبار خود بازار گرمی می کنند و از طرف دیگر می کوشند شرایط را برای حضور هر چه مستقیم تر نیروهای نظامی خود در خاورمیانه تسهیل کنند. همچنین با متشنج شدن منطقه نفت خیز خاورمیانه، مسلم است که قیمت نفت به سود کمپانی های بزرگ نفتی افزایش می یابد و تبعات دیگر این امر که باید به طور عینی با دقت در نظر گرفته شوند.

مردم مبارز ما بر اساس آن چه تجربه نشان داده باید بدانند که تا زمانی که قادر نشده اند سلطه امپریالیست ها را از ایران کاملاً برافکنند و تا زمانی که رژیم های مزدوری چون جمهوری اسلامی بر جامعه ما حکومت می کنند، دشمنان مردم برای تحت سلطه نگاه داشتن آن ها و حفظ سیستم ظالمانه سرمایه داری، هر روز دسیسه تازه ای چیده و توده های رنج دیده و تحت ستم ما را بیش از پیش با مصیبت های فراوان مواجه خواهند ساخت. تنها راه نجات از چنین اوضاعی کوشش در متشکل شدن و مقابله قاطعانه با همه دشمنان - از خود جمهوری اسلامی گرفته تا نیروهای امپریالیستی- می باشد. مردم مبارز ما برای خاتمه دادن به اوضاع و شرایطی که هر روز استثمار و جنایت و سرکوب را باز تولید می کند، چاره ای جز جنگیدن در جبهه های مختلف ندارند. قدرت در نزد توده هاست و این تنها توده های مبارز و انقلابی ایران هستند که با دست توانای خود می توانند دشمنان مردم را به گورستان تاریخ سپرده و نظم انسانی شایسته ای را در ایران بر پا کنند.

**مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
نابود باد امپریالیسم!**

**چریکهای فدائی خلق ایران
آذر ۱۳۹۰ - دسامبر ۲۰۱۱**

نقش کمک رسانی به تحکیم سلطه جمهوری اسلامی ایفاء کنند) امروز هم نمی توان بدون در نظر گرفتن وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم، به فهم چرایی حمله به سفارت انگلیس و اهدافی که از آن تعقیب می شود دست یافت و مثلاً متوجه شد که چرا برادران لاریجانی که به پرو انگلیس بودن معروفند و داستان مذاکرات یکی از آن ها با انگلستان جهت جلب حمایت این قدرت امپریالیستی از کاندیدانی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶، به "لاریجانی گیت" معروف شده بود، حال با هورا کشیدن برای بسیجی های اشغال کننده سفارت انگلیس و ابراز همدردی کردن با آن ها، با حرارت مشغول گرم کردن آتش تشنج بین جمهوری اسلامی و انگلستان و دیگر امپریالیست های غرب شده اند.

حمله به سفارت انگلیس به دنبال اعلام تحریم بانک مرکزی ایران توسط انگلستان و پس از آن صورت گرفت که در مجلس شورای اسلامی در پاسخ به آن تحریم، قطعنامه ای مبنی بر کاهش روابط ایران با انگلیس تصویب شد. در شرایطی که امپریالیست ها حتی به قول خود گزینه جنگ را در رابطه با ایران مطرح می کنند و سرنوشت نوکرانی چون صدام حسین و قذافی هم پیشروی ولی فقیه و دیگر سردمداران جمهوری اسلامی است، چه تصویب چنان قطعنامه ای و چه حمله به سفارت انگلیس امری کاملاً غیر معقول به نظر می رسد که حتی بعضی با سطحی نگری چنین برخوردی را ناشی از دیوانگی و بی خردی خامنه ای و همپالگی هایش ارزیابی می کنند. اما واقعیت این است که جمهوری اسلامی همان طور که از بدو روی کار آمدن خود در عمل نشان داده است، همواره در جهت تأمین منافع سرمایه داران بین المللی حرکت کرده و در جهت پیشبرد دسیسه های امپریالیستی بر علیه توده های ستم دیده نقش های متفاوتی ایفاء نموده است که این مورد نیز یکی از آن هاست. در حال حاضر یکی از اهداف امپریالیسم انگلیس و همپالگی هایش در جهت نجات سیستم گنبدیده و بحران زده سرمایه داری تشنج آفرینی و کوبیدن بر طبل جنگ است. درست در بستر ضرورت بحران سازی و تشنج آفرینی های

جنگ.... از صفحه ۱۸

ممل ید طولایی دارد؟ عراق به ۱۷ قطعنامه اعتنایی نکرد ولی اسرائیل به ۶۴ قطعنامه، آیا به این خاطر، بوش مایل است که اسرائیل را بمباران کند؟ عراق در سال ۱۹۹۱ توسط جورج بوش پدر به ویرانه تبدیل و در پی تحریمهای اقتصادی، مردمش به گرسنگی محکوم شدند. چه سلاحی از نوع کشتار جمعی می تواند چنین منابع یک ملت را به نابودی بکشاند؟ اسرائیل که از سال ۱۹۴۷ سرزمین فلسطین را غصب کرده است دارای سلاح اتمی است، پاکستان که از همپیمانان باوفای آمریکا است هر از گاهی سلاحهای اتمی خود را به رخ دیگران می کشد، ولی دشمن عراق است زیرا عراق "می توانست دارای" چنین سلاحهایی باشد. اگر عراق واقعاً دارای چنین سلاحهایی بود، همان طور که کره شمالی صریحاً ابراز داشتن آنها را می کند، آیا آنها مشتاق حمله به آن بودند؟ و در مورد سلاح های شیمیایی و میکروبی چه؟ چه کسی به صدام حسین هلیکوپتر و سلاح های شیمیایی را فروخت تا او با این سلاح ها کردها را بکشد؟ در آن سال های جنگ علیه ایران و کردها، آیا صدام کمتر از حالا دیکتاتور بود؟ دونالد رامزفلد که خود شخصاً با او دیدار دوستانه داشت. به راستی چرا بیشتر نگران کردهای عراق هستیم در صورتی که کردهای بیش تری در ترکیه کشته می شوند.

رامزفلد وزیر دفاع اعلام کرده بود که ما از "گازهای غیرکشنده" علیه عراق استفاده خواهیم کرد. آیا این از همان نوع گازهایی است که ولادیمیر پوتین در سال گذشته در تئاتر مسکو با آن بیش از صد گروگان را کشت؟ به راستی ارواح قربانیان عراقی به کجا می روند؟ طبق گفته پدر روحانی بیلی گراهام، مشاور روحانی و "نقشه بردار آسمانی" جورج بوش، بهشت مکان بزرگی نیست و فقط ۱۵ مایل مربع مساحت دارد و منتخبین کم خواهند بود. آیا حالا می توانید حدس بزنید که کدام کشور همه بلیط های ورودی را خریده است؟

ژانویه ۲۰۱۲

زیرنویس ها:

۱- این مقاله در سال ۲۰۰۲ نوشته شده است.

۲- Eduardo Galeano

همراهم که از تبریز آمده بودیم اتفاق افتاد) با مهمان نوازی گرم برای خیلی ها جا تهیه کرده بودند، با این حال عده دیگری از شب تا صبح در کوچه و خیابان مانده بودند.

پس از مدتی متوجه شدیم که اعلامیه ای از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (یعنی همان سازمانی که در واقع به آرمانها و راه چریکهای فدائی خلق اعتقاد نداشت ولی با قبضه کردن آن سازمان، به آن اسم فعالیت می کرد) بر در و دیوار چسبانده شده که مضمونش به طور ساده این چنین بود که خمینی با امپریالیست ها مبارزه می کند و از مردم کردستان خواسته بودند که اسلحه هایشان را زمین بگذارند و از مبارزه دست بکشند و به خمینی فرصت بدهند تا کارها را درست بکند. جمعیتی که در خیابان بودند دسته دسته جمع شده و در مورد این اعلامیه بحث می کردند.

چند دقیقه به سخنرانی مانده بود که من به همراه دوستان دیگر به نزدیک محل سخنرانی رسیدم. از فضای محل و حرفها متوجه شدم که گویا عده ای قصد دارند تا مانع انجام سخنرانی شوند. فکر کردم شاید حزب الهی ها باشند که در تبریز و تهران دیده بودم که هر جا نیروهای انقلابی جمع شده و می خواستند برنامه ای اجرا کنند سر و کله آنها پیدا می شد که می خواستند آن برنامه را بهم بزنند. ولی وجود حزب الهی با توجه به شرایط آنروز ها در کردستان و مهاباد عجیب و بعید به نظر آمد. از میان جمعیت گذشتم و جلوتر رفتم که ببینم آیا واقعاً حزب الهی ها قصد بر هم زدن مراسم سخنرانی رفیق اشرف را دارند؟ اما با صحنه دیگری مواجه شدم. همانطور که گفتم طبق اطلاع قبلی قرار بود که سخنرانی رفیق اشرف در مقابل شهرداری انجام شود، در بغل شهرداری، سه - چهار نفر مسلح به ژ-۳ ایستاده بودند که یکی از آنها را شناختم. آن شخص را از زندان می شناختم، یعنی از زندان زمان شاه که من در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر شده بودم و او متعلق به یک گروه پروجینی مخالف مبارزه فدائی ها یعنی مبارزه مسلحانه بود. نام این شخص علیرضا اکبری شاندریز بود. او از طرف همان سازمان غصب شده یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق به کردستان آمده بود و در آن زمان مسئول تشکیلات کل کردستان آن سازمان بود (بعد ها شنیدم که این شخص در آن سازمان با رقیه دانشگری ازدواج کرده است). با دیدن آن صحنه ها جلو رفتم و از علیرضا پرسیدم که چرا نمی گذارید سخنرانی انجام شود؟ او که لباس کردی پوشیده بود گفت که ما اشرف دهقانی را از سازمان اخراج کرده ایم. گفتم خوب فعلاً به این کاری ندارم ولی او که نمی گوید که من از طرف سازمان سخنرانی می کنم، پس به شما چه ربطی دارد که نمی گذارید او سخنرانی بکند. جواب داد نه او نمی تونه در اینجا سخنرانی کند، شهرداری مال ماست! عجب! این فرد پروجینی قبلی چه می گفت! اشرف دهقانی ها و بهروز دهقانی ها و صدها رفیق مبارز و از جان گذشته فدائی دیگر در شرایط اختناق دوره شاه، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را ساخته بودند و حالا اینها بعد از سقوط رژیم شاه، خود را صاحب آن سازمان می دانستند و به هر ترتیب می خواستند جلوی سخنرانی اشرف دهقانی را بگیرند.

سعی کردم کسی از مسئولین چریکهای فدایی را پیدا کنم تا از او سوال بکنم و بفهمم که آنها در مقابل ادعاهای علیرضا اکبری شاندریز و سازمانش چه می گویند، اما کسی را ندیدم. از وقت تعیین شده برای سخنرانی می گذشت و معلوم نبود که بالاخره سخنرانی صورت خواهد گرفت یا نه. همه مضطرب بودند و زورگوئی آن سازمان را محکوم می کردند. من بعد از سخنرانی بود که متوجه شدم که هواداران چریکها وقتی با قلداری افراد آن سازمان مواجه شده اند، اصرار کرده اند که چون محل سخنرانی



خاطره ای از یک میتینگ تاریخی!

(سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مهاباد)

حدوداً دوهفته به ۱۹ بهمن سال ۱۳۵۸ مانده بود که در شهر تبریز اعلامیه ای پخش شد که چریکهای فدایی خلق در ۱۹ بهمن، سالگرد سپاهکل را با سخنرانی رفیق اشرف دهقانی برگزار می کنند. محل سخنرانی مقابل شهرداری مهاباد اعلام شده بود. با پخش این خبر و با توجه به محبوبیت رفیق اشرف در میان مردم، در شهر شور و هیجان خاصی ایجاد شد. این موضوع آن روزها خبر داغ شهر تبریز بود و این خبر را هر کسی به دیگری می داد. همه کسانی که امکان رفتن به مهاباد را داشتند بدنبال تهیه وسیله ای برای رفتن به مهاباد و دیدار با رفیق اشرف دهقانی و گوش کردن به سخنان او بودند. بعضی ها که علیرغم خواست شخصی شان مجبور بودند سر شغل خود حاضر شوند و نمی توانستند بروند، با حسرت دیگران را بدرقه می کردند. من همراه با چهار خانوار دیگر یک روز قبل از مراسم با دو ماشین شخصی حرکت کردیم و عصر همان روز به مهاباد رسیدیم. اولین چیزی که با دیدن فضای پر جنب و جوش شهر، توجه مرا جلب کرد، این بود که در پیاده روها اسلحه گذاشته بودند و آزادانه آنها را می فروختند و عده ای هم جمع شده و سلاح ها را نگاه می کردند. بعضی که به نظر می رسید مشغول خریدن هستند، اسلحه ای را بدست گرفته و آن را آزمایش می کردند. از روی این صحنه ها می شد دید که مردم در کردستان برای دفاع از خود در مقابل حق کشی های رژیم جدید آمادگی دارند. آن روز جمعیت بسیار زیادی به مهاباد آمده بودند بطوری که در مسافرخانه ها و هتلها جا برای خوابیدن نبود. ما هم با مشکل جا مواجه شدیم، اما این مشکل زود حل شد، چون دو خانواده کرد با برخوردی گرم همه ما را به خانه شان بردند. فردا صبح که زود هم بود از خانه آنها در آمدیم با دسته دسته از مردم در خیابان ها مواجه شدیم که برای من عجیب بود که آنها شب را در کجا گذرانده اند که در صبح به آن زودی در خیابان هستند. عده ای در دسته های چند نفره جمع شده و بحث سیاسی می کردند. به یکی از آن دسته ها نزدیک شده و جوای امر شدم و متوجه شدم که آنها تمام شب را در خیابان گذرانده اند. واقعیت این بود که برای شنیدن سخنرانی رفیق اشرف، تقریباً از همه شهرهای ایران به مهاباد آمده بودند و به همین خاطر هتلها و مسافرخانه ها از جمعیت پر شده بود، و با این که اهالی مهاباد عده ای را به خانه هایشان برده بودند (همانطور که در مورد من و چهار خانواده

جمعیت خالی شد و حدوداً ۵ متر بین من و جمعیتی که به طرف محلی می رفتند که رفیق اشرف در آنجا ایستاده بود، فاصله افتاد، رفیق اشرف سر و صورت خود را با یک چهارقد بزرگ ترکمن صحرایی پوشانده بود و یک عینک دودی نیز به چشم داشت. این حالت را که دیدم به یاد جزوه مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی افتادم که در خرداد همان سال منتشر شده بود و در آن گفته شده بود به مردم حمله خواهد شد و بنابر این باید مردمی را که مسلح هستند سازمان داد تا در وقت حمله از خود دفاع کنند و دشمنانشان را در هم بکوبند. رفیق اشرف ماهیت رژیم تازه روی کار آمده که مردم را فریب داده و خود را رژیمی مردمی می نامید، ضد خلق می دانست و به این خاطر نمی خواست شناخته شود.

مردم شروع کردند به شعار دادن. اولین شعار آنها که در آن موقع برایم خیلی تازگی داشت "یاشاسین اشرف" بود. جمعیت با شور و شوق و هیجان تمام فریاد میزدند و شعار می دادند. تقریباً ۱۵ دقیقه بدون وقفه مردم شعار دادند. رفیق اشرف در اول سخنرانی خود پس از سلام و قدر دانی از جمعیت گفت که می خواهم با خلق قهرمان آذربایجان به زبان خودم ترکی صحبت بکنم و جملاتی را خطاب به آنها به ترکی گفت که این عبارت در یاد من مانده: منیم قهرمان خلقیم، آرختیین اولون تولدی واردی، دوندی یوخی. که معنی اش این طوری است: خلق قهرمانم مطمئن باشید، ممکن است مرگ پیش آید ولی برگشتی در کار نیست. در همین سخنرانی بود که او شعار "مرگ بر خمینی" داد و از طرف جمعیت با صدای بلند تکرار شد، و هنگامی هم که رفیق اشرف، خدمات چمران، جلاد خلق کرد به امپریالیستها را افشا کرد، مرگ بر چمران نیز سر داده شد. چمران، اولین وزیر دفاع جمهوری اسلامی بود که در آن زمان جنایات او در حق مردم کردستان ورد زبان خلق کرد بود.

رفیق اشرف در سخنرانی خود این موضوع را هم گفت که در سازمان ما اپورتونیستها لانه کرده اند و می خواهند زیر اسم فدایی ارزش های فدایی ها را از بین ببرند و آبروی رفقای ما را ببرند، و گفت که اینها دروغ می گویند و فدایی نیستند. او همچنین به نیرو های سیاسی کرد که به مذاکره با جمهوری اسلامی تن داده بودند هشدار داد. او گفت: نمی گویم مذاکره همیشه بد است ولی حالا که خلق کرد اینهمه قهرمانانه مبارزه می کند و سایر خلقها از مقاومت و مبارزه کردستان درس می گیرند و در شرایطی که رژیم در موقعیت ضعف قرار داشت، در این شرایط مذاکره به جمهوری اسلامی فرصت تجدید قوا می دهد و کلاً گفت که مذاکره درست نبود. یکی دیگر از سخنان رفیق اشرف، راجع به فداکاریهای خلق کرد بود که می گفت برای پیروزی این همه فداکاری و جانفشانی ها به تنهایی کافی نیستند، بلکه چیزی که باید همراه این باشد رهبری درست است که باید انجام گیرد و مبارزه را به پیش برد و ...

حالا که سالها از آن زمان گذشته، زمان درستی همه سخنان آن روز رفیق را ثابت کرده است. مردم این حرفهای رفیق اشرف را بدقت گوش می کردند و در بین سخنرانی شعار می دادند و مثل عزیزری با افتخار او را تشویق می کردند. اما سازمان فرخ نگهدار ها، علیرضا شاندیز ها، بهزاد کریمی ها ی، آن به اصطلاح سازمان چریکهای فدایی خلقی که در رأس آن به قول رفیق اشرف افراد اپورتونیست لانه کرده بودند، در آن روز برعکس تغییر محل سخنرانی، بازهم در تکاپو بود که به شیوه ای سخنرانی را بر هم بزنند. آنها که از ترس مردم حرات نداشتند مستقیماً دخالت کنند، رفتند و بلندگو های

از قبل اعلام شده پس سخنرانی حتماً باید در همانجا انجام شود و افراد طرف مقابل هم روی خواست خود تأکید می کرده اند و نزدیک بود که بین دو طرف درگیری فیزیکی بوجود بیاید و خلاصه خطر برخورد مسلحانه بین افراد سازمان فدایی و هواداران چریکها زیاد شده بود و قرائن نشان می داده که مسئولین سازمان غصب شده ابائی هم از دست به اسلحه بردن ندارند. با بالا گرفتن اختلافات، ماموستا شیخ عزالدین حسینی، از رهبران مردمی خلق کرد در موضوع مداخله کرده و با واسطه شدن او موضوع به یک صورتی فیصله پیدا کرده بود. من در همان میدان بودم که رهبران کردها از بلند گو اعلام کردند که ما به علت این که بین چریکها و سازمان درگیری پیش نیاید از چریکهای فدایی خلق خواستیم که آنها در میدان اصلی شهر (احتمالاً میدان قاضی محمد) سخنرانی خود را انجام بدهند. مسئولین چریکها برای ممانعت از درگیری، به احترام ماموستا این پیشنهاد را پذیرفته بودند. با قبول این پیشنهاد، نقشه سازمان به اصطلاح فدایی که می خواست به هر ترتیب شده از سخنرانی رفیق اشرف جلوگیری بکند، به هم خورد. مردمی که در آنجا جمع شده بودند، با شنیدن این اخبار باز هم حرفهای اعتراض آمیزی زدند. آنها در مورد برخورد زورگویانه مسئولین آن سازمان در کردستان می گفتند: اینها تازه ادعا می کنند که می خواهند برای ما آزادی بدست بیاورند، خودشان دارند آزادی کشی می کنند. جمعیت شعارگویان به طرف میدان شهر روان شدند. بعلت همین ممانعت سازمان فرخ نگهدار ها و علیرضا اکبری شاندیزها و بهزاد کریمی ها (در آن زمان گفته می شد که این شخص هم از مسئولین آن سازمان در کردستان است) از سخنرانی رفیق اشرف و جایجایی محل، سخنرانی تقریباً یک ساعت از وقت مقرر عقب افتاد. این امر خود باعث شد که عده ای که برای زمان بازگشت خود به شهرشان پس از شنیدن سخنرانی برنامه ریخته بودند، در برنامه شان اختلال شد.

میدان شهر که جمعیت جمع شدند خیلی بزرگ بود. در آن طرف میدان، تپه ای قرار داشت. به نظر می رسید که این میدان آخر مهاباد است چون بعد از آن تپه به نظر نمی آمد که خیابان دیگری باشد. آن میدان بزرگ از مردم پر شده بود. من تقریباً در آخرین ردیف جمعیت بودم و متوجه یک فرد کرد مسلح شدم که در پشت جمعیت ایستاده بود. در این موقع سه نفر از میان جمعیت برای خود راه باز کرده و داشتند بطرف تپه میرفتند، با توجه به بی اعتنائی آنها به جمعیت، معلوم بود که از افراد همان علیرضا شاندیز هستند. یکی از آنها وقتی چشمش به آن فرد کرد مسلح افتاد با حالتی سرزنش آمیز به مرد مسلح گفت تو چرا به اینجا آمدی؟ مگر تو بالای تپه نگهبان نبودی؟ مرد کرد مسلح گفت چرا، ولی آمدم به سخنرانی اشرف دهقانی گوش بدهم. فرد مذکور خنده تمسخر آمیزی کرد و گفت هان! پس چون او یک زن است تو دیگه پُست ات را هم ترک کردی؟ با چنین حرفی و تأکید بر زن، او در واقع سعی کرد از احساسات به اصطلاح مردانگی استفاده کرده و آن فرد کرد را تحقیر بکند. مرد جوان مسلح با شنیدن این حرف که به نظر میرسید اصلاً انتظارش را نداشت، رنگ و رویش عوض شد و لرزشی او را فرا گرفت، نفهمید که چه بگوید و یا چه کار بکند. آن مرد گوینده تا این وضع را دید ترسید و دیگر معطل نشد و براه افتاد و دو نفر دیگر همراهش نیز در پشت سر او به راه افتادند و رفتند. چند دقیقه بعد، رفیق اشرف دهقانی به محل سخنرانی آمد. برای من خیلی جالب بود که وقتی مردم او را دیدند یکمرتبه با هیجان به سوی او هجوم بردند. من تا به خود آمدم یک لحظه دیدم که جلوی من از

در باره تبلیغات جنگی اخیر!



بدنبال انتشار قطعنامه "شورای حکام آژانس بین المللی اتمی" در مورد وجود قرآنی مبنی بر مقاصد نظامی در فعالیتهای اتمی رژیم جمهوری اسلامی، و تأکیدات دوباره مقامات آمریکایی بر وجود تمام "گزینه ها" و من جمله "راه حل نظامی" در برخورد با این رژیم، در روزهای اخیر، ما شاهد بالا گرفتن موج جدیدی از تبلیغات جنگی از سوی بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بوده ایم. تبلیغاتی که نگرانی بحق توده های تحت ستم ما را نسبت به وقوع جنگ و تشدید مصایب زندگی آنان برانگیخته است. صرف نظر از این که تا چه حد احتمال وقوع جنگ در لحظه مشخص کنونی وجود دارد، باید متذکر شد که این اولین بار نیست که شیخ تهدید حمله نظامی آمریکا و شرکا در سالهای اخیر در جامعه تحت سلطه ما پدیدار شده است. همه به یاد دارند که در زمان ریاست جمهوری جورج بوش در آمریکا نیز، این دولت، در پیشبرد سیاستهای امپریالیسم آمریکا و کوبیدن بر طبل جنگ و تمایل به راه حل های نظامی به منظور گسترش سلطه و حضور نظامی مستقیم در مناطق استراتژیک دنیا، برای مدتی از احتمال اقدام نظامی بر علیه جمهوری اسلامی و تغییر این رژیم دم می زد ولی این اظهار نظرها بدلیل مصالح و منافع آن دولت، در سطح تبلیغات باقی ماند. اتفاقاً مدت زمانی نه چندان طولانی پس از همه آن هیاهوهای دولتمداران آمریکا، در شرایط جدیدی، یعنی در مقطع وقوع خیزش میلیونی توده های تحت ستم ما بر علیه جمهوری اسلامی، مردم ما شاهد بودند که درست برعکس آن اظهار نظر ها، دولتمداران آمریکا از هیچ کوششی برای حفظ رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در مقابل مردمی که با خیزش خود زمین را در زیر پای مرتجعین به لرزه درآورده بودند، دریغ نوریزند.

در چنین اوضاع و احوالی ست که افزایش تبلیغات جنگی اخیر، به موجی از موضع گیریهای انحرافی و ارتجاعی توسط نیروهای سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی در مورد "جنگ" منجر شده است. در حالی که گروهی از افراد و نیروها تحت تاثیر این تبلیغات، بیشرمانه به تبلیغ برای دخالت نظامی امپریالیستها زیر نام "کمک" به منظور برافکندن رژیم وابسته جمهوری اسلامی بدست دولت آمریکا و شرکا پرداخته اند، و اخذ کمکهای امپریالیستی را "مشروع" جلوه می دهند، در مقابل، افراد و جریانهای سیاسی دیگری نیز هستند که در برخورد با تبلیغات جنگی جاری با تظاهر به "مخالفت" با دخالت گری امپریالیستی، در واقع در جبهه جمهوری اسلامی ضد خلقی، برای تداوم بقای حاکمیت این رژیم تبهکار و سرکوبگر بر حیات و هستی توده های ما سینه چاک می دهند.

چدا از این مساله که آیا اساساً تبلیغات جنگی امپریالیسم آمریکا پیش در آمدی برای تجاوز نظامی این امپریالیسم به ایران می باشد یا نه؛ (امری که بررسی آن در جای خود حایز اهمیت فراوانی ست) آن چه که از سوی نیروهای آزادیخواه و مبارز باید مورد توجه قرار گیرد، افشای مواضع خطرناک و ارتجاعی هر دو گروه فوق الذکر است که در معادلات و تخاصمات میان راهزنان و دزدان به جای در نظر گرفتن منافع توده ها، خدمت به منافع دشمنان آنها را سیاست خود قرار داده اند.

واقعیت این است که دمکراسی و آزادی، این خواست دمکراتیک و بحق کارگران و توده های محروم کشور ما، نه با حمله نظامی امپریالیستها و مداخله و "کمک" آنها متحقق می شود و نه با تداوم حاکمیت سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی و یا هیچ یک از دار و دسته های درونی آن. مرتجعینی که برای حمله نظامی امپریالیستهای جهانخوار به ایران و یا اخذ "کمک" از آنها سینه می زنند، دار و دسته های حیره خوار و یا رسوایی بیش نیستند که نظیر عراق و افغانستان و لیبی، خواهان تبدیل ایران در زیر چکمه های سربازان آمریکایی به جهنمی دیگر برای توده ها می باشند. از سوی دیگر، تبهکاران و منحرفینی نیز که با استناد به "خطر جنگ"، فریبکارانه ماهیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را توجیه می نمایند، تحت چنین پوششی به تبلیغ برای دفاع از حاکمیت و بقای این دشمن قسم خورده توده ها برخاسته اند. این نیروها در واقع خواهان تداوم شرایط اسارتباری بر حیات و هستی کارگران و توده های تحت ستم ما هستند که در ۲۲ سال گذشته تسمه از کرده آنها کشیده است.

چریکهای فدایی خلق در شرایط حساس کنونی یکبار دیگر بر این واقعیت تأکید می کنند که دشمن اصلی مردم ما همانا حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است و جمهوری اسلامی نیز به مثابه یکی از اشکال حاکمیت این نظام در طول ۲۲ سال اخیر وظیفه حراست و تحکیم آن را از سوی قدرتهای امپریالیستی بر عهده داشته و در این راه از حمایت همه جانبه آنها برخوردار بوده است. در نتیجه اگر امروز در چارچوب **منافع استراتژیک** امپریالیستها در منطقه خاورمیانه، حتی سیاست حضور مستقیم نظامی، و تعویض این رژیم در دستور کار قدرتهای امپریالیستی قرار گیرد، این تحول هویت مستقلی به جمهوری اسلامی نمی بخشد و به هیچ وجه به معنی ماهیت غیر وابسته این رژیم ضد خلقی نمی باشد بلکه تنها بیانگر آن است که امپریالیست ها همانطور که بارها نشان داده اند (در موارد مشابهی نظیر تعویض رژیم های وابسته شاه، حکومت بعث عراق، لیبی و غیره) حاضرند برای تأمین منافع استراتژیک خویش حتی بهترین نوکران و خدمت گزاران خود را فدا می کنند. آن چه که در اوضاع و احوال کنونی باید به افق دید توده های مبارز و بجان آمده ما تبدیل گردد عبارت از این حقیقت است که بدون مبارزه برای نابودی این نظام ضد خلقی و رژیم حافظ آن یعنی جمهوری اسلامی بدست توانای کارگران و توده های زحمتکش در جریان یک انقلاب دمکراتیک توده ای، هیچ گونه امکانی برای تحقق دمکراسی و آزادی و اعمال حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان موجود نخواهد بود. در نتیجه بکوشیم با افشای همزمان مرتجعین مشاطه گر مداخله مستقیم امپریالیستها و مدافعان حیات رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی با استفاده از تبلیغات ضد جنگ، با شعار نابود باد سلطه امپریالیسم! نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! کوشش گر تحقق چنین راه سترگ و ظفرنمونی باشیم.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

مرگ بر جنگ امپریالیستی! پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران

۲ آذر ماه ۲۰۱۱

جنگ (۱)

ادواردو گالیانو(۲) روزنامه‌نگار و نویسنده مشهور اوروگوئه، متولد ۱۹۲۰ در مونت‌ویدئو است. در شروع دهه ۶۰ به کار روزنامه نگاری پرداخت و با کودتای ارتشی در سال ۱۹۷۲ محکوم به زندان شد و بعد از آن به آرژانتین گریخت. او در آن جا مجله فرهنگی "کرایسیس" (بحران) را تأسیس کرد. در سال ۱۹۷۶ با کودتای خونین ارتش و به قدرت رسیدن رژیم ویدلا، جوخه‌های مرگ نام او را در لیست خود قرار دادند، و این باز باعث فرار مجدد او شده و این بار او به اسپانیا گریخت. در این جا بود که نوشته مشهور سه گانه‌اش، "خاطرات آتش" را به چاپ رساند. مشهورترین اثر ادواردو گالیانو "رگ‌های باز آمریکا لاتین" است. در این کتاب، او تاریخ آمریکای جنوبی را تحلیل کرده و از دوره تماس مردم اروپا با این قاره تا قرن جدید و تسلط آمریکا و چگونگی استثمار و استعمار این قاره را بیان می‌کند. ادواردو گالیانو از مخالفین حمله به عراق بوده و بارها در این مورد مقاله نوشته و در این مقالات نادرستی ادعا های دولت آمریکا در یورش به عراق را با صراحت افشاء نموده است. به همین دلیل هم از آنجا که این روز ها دولت آمریکا تبلیغات کر کننده ای مبنی بر پیروزی نهائی در این جنگ آنهم بدون توجه به فریبکاری ها و ادعا های اولیه اش در رابطه با دلیل حمله به این کشورراه انداخته است بهتر دیدم با ترجمه این مقاله که سالها از نگارش آن می گذرد بار دیگر به آن ادعا ها اشاره شود، تا بر بستر پرتابک اتفاق افتاده در این سالها، بهتر معنای پیروزی ادعائی دولت آمریکا آشکار شود. دولتی که جهت گسترش سلطه امپریالیستی خود به مدت ۹ سال جنگ نا عادلانه ای را بر مردم ستمدیده عراق تحمیل نمود، جنگی که هزاران کشته و مجروح بر جای گذاشت و دروغین بودن همه ادعا هایی که برای توجیه آن سر داده می شد، هر روز به آشکاری در مقابل چشم همگان فرار گرفت.

عبدالله باوی

با جمهوری دومینیکن یا نیکاراگوئه؟ آنها هائیتی را ۱۹ سال پیش اشغال کرده و یک نیروی ارتشی را که بعدها به ابزار قدرت دیکتاتوری فرانسوا دولیه تبدیل شد برقرار کردند؛ آنها جمهوری دومینیکن را به مدت نه سال اشغال کرده و دیکتاتوری رافائل لئونیداس را پایه‌گذاری کردند؛ آنها نیکاراگوئه را به مدت ۲۱ سال اشغال کرده و دیکتاتوری خانواده سوموزا را به قدرت نشانند.

دودمان سوموزا که توسط نیروی دریایی آمریکا به سلطنت نشانده شد، در سال ۱۹۷۹، بعد از نیم قرن توسط خشم مردم به زیر کشانده شد. پرزیدنت رونالد ریگان همه تلاش خود را به کار برد تا کشور را از دست ساندینیست‌های انقلابی بیرون بکشد. نیکاراگوئه که در میان کشورهای فقیر، فقیرترین بود، که در سراسر کشور فقط دارای پنج آسانسور و یک پله برقی بود که آن هم کار نمی‌کرد، با این حال ریگان اعلام کرد که نیکاراگوئه یک تهدید است. و همانطور که ریگان خواسته بود صفحات تلویزیون، نقشه ای از ایالات متحده را تصویر کرده بودند با لکه سرخی در جنوب که در حال پیشروی بوده و یک تهاجم قریب‌الوقوع را نشان میدادند. آیا سخنرانی‌های جورج بوش نیز نسخه‌ای از سخنرانی‌های هول‌انگیز سلف خود نیست؟ آیا بوش همان را نمی‌گوید که ریگان در مورد نیکاراگوئه گفته بود؟

تیتز روزنامه‌ها در ایجاد جو جنگ: "ایالات متحده خود را برای یک حمله طولانی آماده می‌کند" و بعد از آن، فروش سرسام‌آور ماسک‌های ضدگاز، قرص‌های ضد بیماری‌های رادیواکتیو و...، به راستی چرا جلادان از قربانیان خود بیشتر وحشت دارند؟ آیا این فقط به خاطر جو هیستری است ناشی از دانستن عواقب جنگ؟

به ما گفته شد که صدام حسین به افراطیون "القاعده" کمک میکند، این دیگر چه افعی‌ای است که او در خانه دارد؟ مرتجعین اسلامی که از او متنفرند، آیا می‌توانیم بگوییم که کشوری اهریمنی‌ست زیرا مردمش فیلم‌های هالیوود را می‌بینند، که در مدارسش انگلیسی می‌آموزند، که اکثریت مسلمان آن هیچ وقت مزاحم مراسم مذهبی مسیحیان نمی‌شوند و زنان آن در انتخاب پوشاک خود آزادند؟ در میان تروریست‌هایی که به برج‌های نیویورک حمله کردند هیچ عراقی نبود و تقریباً همه آنها اهل عربستان سعودی بودند، کشوری که موکل شماره یک آمریکاست. سعودی دیگر بن لادن است که البته از دید ماهواره‌ها پنهان است ولی هرگاه بوش خواستار شرارت‌هایش شود در خط مقدم است.

ایالات متحده بیشتر از هر کشوری در جهان اسلحه ساخته و می‌فروشد، همچنین تنها کشوری است که بر سر مردم بی دفاع بمب اتم ریخته است. پس این چه کسی است که صلح جهان را تهدید می‌کند؟ عراق؟! آیا عراق به قطعنامه‌های سازمان ملل اعتنایی نکرد؟ اسرائیل که در بی‌اعتنایی به قطعنامه‌های سازمان

صفحه ۱۴

فکرش را بکنید! درست سال قبل که هنوز فکر جنگ در حال پروراندن بود، جورج بوش اظهار کرد که: "ما باید آماده حمله به هر گوشه تارک دنیا باشیم" و لذا به عراق حمله می‌کنیم.

آیا جورج بوش فکر می‌کند که تمدن در تگزاس شروع شده یا همبازی‌های تگزاسی اش نوشتن را اختراع کردند؟ آیا او واقعاً هرگز درباره کتابخانه نینوا چیزی نشنیده است! باغ‌های معلق بابل چی؟ برج بابل چی؟ واقعاً حتی یکی از داستان‌های هزار و یکشب را هم نشنیده؟! کی او را در این کره خاکی به ریاست جمهوری انتخاب کرده؟ از من که سؤال نشد، از شما چی؟ آیا ما کسی را به ریاست جمهوری انتخاب کردیم که ناشنوا است؟ کسی که به جز انعکاس صدایش ناتوان از شنیدن چیزی باشد؟ کسی که صدای مداوم صدها میلیون انسان که صلح را فریاد می‌زنند، نمی‌شنود؟! جورج بوش حتی به نصیحت‌های دوستانه نویسنده آلمانی، گوتتر گراس هم اعتنائی نکرد که پیشنهاد کرده بود که به جای این که به پدرش نشان دهد قادر به انجام دادن کارهای مهم است بهتر است نزد روانشناس برود.

در سال ۱۸۹۸ پرزیدنت ویلیام مک کینلی اعلام کرد که پروردگار به او فرمان داده است که جزایر فیلیپین را اشغال کند تا آن جا را متمدن و سکنه را مسیحی کند. مک کینلی گفت: نیمه شب، وقتی که در راهروهای کاخ سفید می‌پلکیده، پروردگار با او صحبت کرده است. و یک قرن بعد، پرزیدنت بوش نیز به ما دلگرمی داد که در اشغال عراق، پروردگار طرفدار او بوده است، ولی کجا و چه وقت او این پیام ملکوتی را دریافت کرده است ما هنوز در شگفتیم! به راستی چرا این پیام‌ها به بوش و پاپ این‌قدر ضد و نقیض هستند؟

همیشه جنگ به نام جامعه ملل اعلام شده است، جامعه‌ای که از جنگ بیمار است، ولی باز مثل همیشه جنگ اعلام شده است، و این بار به نام صلح. می‌گویند به خاطر نفت نیست، ولی واقعاً اگر عراق به جای نفت تریچه می‌کاشت باز واقعاً کسی به طور جدی پیشنهاد حمله می‌داد؟ آیا واقعاً جورج بوش، دیک چنی و "کوندولیزای" بامزه، شغل‌های با حقوق بالا در صنعت نفت را ترک کرده‌اند؟ راستی چرا تونی بلر چنین ذهنش را با دیکتاتور عراق مشغول کرده است؟ آیا به این خاطر است که صدام حسین ۳۰ سال پیش شرکت بریتیش پترولیوم را ملی اعلام کرد؟ و آقای خوزه ماریا آرنار بعد از تقسیم غنائم جنگی، در انتظار چند چاه نفت است؟ این انجمن نفت‌خواران از علایم عقب‌نشینی به اندازه مرگ می‌ترسند، و عراق درست در جایی‌ست که اکسیر سیاه در آن ارزان‌ترین و فراوان‌ترین است. در یک تظاهرات صلح‌آمیز در نیویورک بر پلاکاردی چنین نوشته شده بود: "چرا نفت ما بی ارزشتر از شن آن‌هاست؟"

در ایالات متحده گفته می‌شود که اشغال طولانی، پیروزی به دنبال می‌آورد، و برقراری دموکراسی در عراق به عهده ژنرال‌های آمریکایی است. آیا این، شبیه دموکراسی در هائیتی خواهد بود،



شب جاودانه نیست...!

غروب‌ی سرد

روی تخت

کنار پنجره

نشسته،

به آسمان ابری خیره شده

سرطان به مغزش جنگ انداخته.

می گوید:

"دیدم چگونه باغ را

پیامبران گور

فتح کردند؟

دیدم چگونه

خانه ای که زیستیم در آن

عاشق

ویران کردند

با نفرت و جنایت؟

اکنون

که مرگ

درهم فشرده

استخوان های شکسته ام،

زمان کافی نیست

برای سقعی نو ساختن."

کلامی به زبانم نمی نشیند

برای آرام کردن او

که جانبان قلبش را تیرباران کرده اند،

مادر بزرگ کوچک و شکننده ام

بر بستر مرگ.

و به خاطر می آورم

من و او در کوهستان

در باران

فرار از سیاهچال

فرار از دیو

می پرسم؟

مادر بزرگ

آنجا کجا بود؟

آنها که بودند؟

ما در آنجا چه می کردیم؟

خانه ما بود

آنجا که مادرم مرد؟

آنجا که نور نبود؟

آفتاب نبود؟

آن تاریکی

آن گور؟

آنجا که پرندگان را بال پرواز نبود دگر

آنجا که نفس کند دیو

گل ها را

قبل از آنکه بیوییم

پژمرده می کرد؟

کجا بود خانه ما؟

"نگران نباش فرزندم

شب جاودانه

نیست."

این را به خودش

می گوید و به من.

"از اندوه سخن نگو

بگذار

خاطره ای نویسیم

از عشق که فاتح

است."

شکسته

شکنجه شده

از مرز گذشتیم

اکنون

آخرین گرمای آفتاب،

آخرین قطره عشق،

آخرین آغوش مهر،

آخرین لبخند لاله،

آخرین قایق امید بر

امواج طوفان،

آخرین شعر،

آخرین قصه،

مادر بزرگ،

تسلیم مرگ شد.

آنچه برایم به ارث گذاشت:

تاریخ اعدام مادرم،

نام قاتلینش،

رسم بزرگاری سالگرد جنایت ۶۷

عادت به زمزمه این شعر:

"...."

توی کوهستون دلش

بیداره

تفنگ و گل و گندم

داره میاره

توی سینه اش جان

جان جان

توی سینه اش جان

جان جان

یه جنگل فدایی داره

جان جان

یه جنگل فدایی داره

مهریم

جنایت دولت هند محکوم است!

مطلع شدیم که رفیق "مالوجولا کوتس وارا رانو" (Mallojula Koteswara Rao) یکی از مبارزان برجسته هندوستان و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست هندوستان (مائونیست) در جریان یک توطئه برنامه ریزی شده در تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۱۱ نخست به اسارت مزدوران حکومت ضد خلقی هندوستان درآمده و سپس به شهادت رسیده است. قتل رفیق رانو که از چهره های مبارز مردمی و شناخته شده در میان خلقهای تحت ستم هندوستان بود نمایانگر کینه و دشمنی پایان ناپذیر مرتجعین حاکم بر هندوستان با جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک زحمتکشان هند بر علیه امپریالیسم و رژیم خدمتگزار آن در هند می باشد. جنبش عادلانه ای که تا تحقق اهداف انقلابی خود یعنی آزادی و برابری از پا نخواهد نشست.

چریکهای فدایی خلق ایران جان باختن رفیق رانو را به خانواده، همسرمان او و توده های مبارز هندوستان تسلیت می گویند. همانطور که تاریخ مبارزات رهایی بخش کارگران و خلقهای تحت ستم در ایران و هندوستان و تمامی منطقه نشان داده با قتل ناجوانمردانه رفیق مبارز رانو، مبارزات توده های تحت ستم هندوستان متوقف نشده و خون او درخت انقلاب برای برافکندن سلطه امپریالیسم و ارتجاع در هندوستان را آبیاری خواهد کرد.

نابود باد امپریالیسم و ارتجاع!

مرگ بر رژیم ضد خلقی هندوستان!

زنده باد مبارزات انقلابی خلقهای تحت

ستم هندوستان!

پرویز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران

۵ دسامبر ۲۰۱۱



گزارشی از اعتصاب عمومی و تظاهرات سراسری در لندن!

روز ۳۰ نوامبر بریتانیا شاهد یکی از بزرگترین اعتصابات عمومی بود که سراسر این کشور از اسکاتلند تا ولز و انگلستان را درنوردید و بیش از ۲ میلیون تن از کارمندان بخشهای دولتی و غیر دولتی در آن شرکت کردند. در اثر این اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته که بزرگترین اعتصاب در تاریخ "نسل" اخیر نام گرفت، معلمان و پرستاران، کارگران و کارمندان شهرداریها و خدمات عمومی، کارمندان وزارت کشور و بخش بهداشت، فرودگاه ها و ... دست از کار کشیده و اعتراض و خشم خود نسبت به برنامه های ریاضت اقتصادی دولت ائتلافی محافظه کار- لیبرال و ویژه یورش طبقه حاکم به حقوق بازنشستگی را با صدایی رسا اعلام کردند. در اثر این اقدام متحدانه که با فراخوان بیش از ۳۰ اتحادیه کارگری و کارمندان بخش خدمات عمومی صورت گرفت، بیش از ۷۰ درصد از فعالیتهای خدماتی بخشهای اعتصابی نظیر آموزش و پرورش، بهداشت و مرزبانی دچار اختلالات جدی شد. هزاران مدرسه تعطیل شد؛ دادگاه ها از فعالیت باز ماندند و در بخش خدمات درمانی، فرودگاه ها و مبادی ورودی، دولت مجبور شد تا از خدمات داوطلبان برای جلوگیری از توقف کامل فعالیتهای استفاده کند. این اعتصاب عمومی در عین حال که قدرت اتحاد و وحدت مبارزاتی کارگران و زحمتکشان بریتانیا را به نمایش گذارد در همان حال مشت محکمی بر دهان دولت و طبقه حاکم بود، که در هفته های اخیر با اتکاء به بلندگوهای تبلیغاتی خود ضمن سم پاشی بر علیه اعتصاب کنندگان (نظیر آن که این اعتصاب صدای اعتراض اکثریت جامعه نیست و محصول اراده چند فعال اتحادیه ای "رادیکال" است!!)، کوشید تا از این اعتصاب جلوگیری کرده و از دامنه آن بکاهد. در عوض مردم با حمایت گسترده از اعتصابیون پوچ بودن تبلیغات بورژوازی حاکم را نشان دادند. در روز ۳۰ نوامبر اعتصاب کنندگان بریتانیایی با نمایش قدرت متحد و عظیم خود در سراسر بریتانیا نشان دادند که اعتصاب کنونی بیانگر اراده بیش از ۹۹ درصد "جامعه یعنی طبقات زحمتکش و محروم است که در مقابل سیاستهای غارتگرانه و ضد مردمی "یک درصد" حاکم ایستاده اند. اعتصاب عمومی در بریتانیا در روز ۳۰ نوامبر همچنین با تظاهرات های وسیعی در این روز همراه شد که مرکز شهر لندن و صدها شهر دیگر بریتانیا را درنوردید. صد ها هزار تن از مردم در لندن و سایر شهر های انگلستان به خیابانها ریختند و با مارچ وسیع مبارزاتی وشعارهای خویشتن، فریاد زدند که مخالف سیاستهای اقتصادی طبقه حاکم و یورش آنها به

صفحه ۷

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!